



استاد فرزانه حضرت آیت الله مكنونام



عنوان	فهرست مطالب	صفحه
مقدمه		۷
مراحل تکاملی اندیشه‌ی حق		
شیعه و محب		۱۶
تولی و تبری		۱۹
مراحل تکاملی اهل ولایت		۲۰
دو طرح متفاوت در وحدت اسلامی		
دو طرح متفاوت در وحدت اسلامی		۲۱
ارتباط بین وجود مطلق و پدیده‌های مقتید		
ارتباط بین هستی مطلق و مقید		۳۸
شناخت رهبر از دیدگاه وجود مطلق		۴۳
شیوه‌ی شناخت رهبر		۴۷

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
 عنوان و پدیدآور: رهبران شیعه در عصر غیبت/ محمدرضا نکونام.
 مشخصات نشر: قم: ظهور شفق، ۱۳۸۵.
 مشخصات ظاهری: ۱۱۴ ص.
 شابک: ۶ - ۲۴ - ۲۸۰۷ - ۹۶۴ - ۹۷۸
 یادداشت: فیپا.
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
 موضوع: وحدت اسلامی.
 موضوع: رهبری.
 موضوع: اسلام -- مقاله ها و خطابه ها.
 رده بندی کنکره: ۹ ر ۷۶ ن/۵/۲۳۳/۲۹۷
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۸۲
 شماره کتابخانه ملی: ۳۷۵۹۰ - ۸۵ م



رهبران شیعه در عصر غیبت

تألیف: حضرت آیت الله العظمی محمدرضا نکونام

ناشر: ظهور شفق

محل چاپ: نکین

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۸۶

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال

ایران، قم، بلوار امین، کوچه‌ی ۲۴، فرعی اول سمت چپ، شماره‌ی ۷۶

صندوق پستی: ۴۳۶۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن: ۰۲۵۱ - ۲۹۳۴۳۱۶ / ۰۲۵۱ - ۲۹۲۷۹۰۲ / تلفکس: ۰۲۵۱

www.Nekounam.ir www.Nekoonam.ir

ISBN: 978-964-2807-24-6

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

انحراف رهبر..... ۵۸
 شناخت تاریخی رهبران حقیقی..... ۶۲
 اسناد و مدارک اسلامی..... ۶۸

ذهنیت‌ها و سنت‌ها

نسبی بودن سپاس و نفرین..... ۷۹
 انتخاب الهی یا مردمی..... ۸۳
 شناخت پیشوایان شیعه..... ۸۵
 اشتباه فقیه در زمان غیبت!..... ۹۱
 سند و مدارک اسلامی..... ۹۳
 یکم: قرآن کریم..... ۹۳
 دوم: سنت حضرات معصومین (علیهم‌السلام)..... ۹۴
 اجماع..... ۹۵
 عقل..... ۹۶

ولایت فقیه

حدود اختیارات..... ۱۰۲
 شیخ انصاری..... ۱۰۳
 دو نوع حکومت..... ۱۰۳
 صاحب جواهر (شیخ محمد حسن)..... ۱۰۶
 دیدگاه حضرت امام خمینی (ره)..... ۱۰۹

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين، واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين.
 سال‌هاست که از وحدت میان شیعه و سنی بسیار سخن گفته می‌شود و هفته‌ای نیز بدین منظور نام‌گذاری شده است.

وحدت چیست و تفاوت آن با التقاط و تقیه در چیست؟

طرح‌های عالمان شیعی برای وحدت کدام است و چه انتقادهای و خرده‌هایی می‌توان بر آن گرفت؟ نوشتار حاضر با پاسخ به این پرسش‌ها از انتظار و مباحث آخرالزمان و وجود امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و عصر غیبت و رهبران و هادیان این عصر و چگونگی تولی و تبری و تفاوت بین شیعه و محب سخن می‌گوید

۱
مراحل تمییلی اندیشه شیعی

سیر طبیعی و تکامل عقیدتی شیعه ایجاب می‌کند که مراحل فراوان و مقاطع بسیاری از کمالات و حقایق را دنبال نماید و زمینه‌های فراوانی از مواهب الهی را مورد اثبات قرار دهد تا حَقَّانیت مرام خود را به‌خوبی دریابد و آن را مورد تبیین قرار دهد.

ابتدا باید با نفی، مطلق را از خود دور نمود و سوفسطایی‌گری را از سر باز داشت و اثبات هستی و روابط درست وجودی را بازبینی نمود و سپس خود را از هرگونه طبیعت‌گرایی و دهری‌گری رها کند و تمام اندیشه‌های مادی‌گرایی را از خود دور ساخت و روشن نمود که عالم و

و دو طرح عالمان شیعی در وحدت میان شیعه و سنت را به نقد می‌گذارد.

همچنین، این نوشته ارتباط بین هستی مطلق و مقید را تحلیل می‌نماید و راه شناخت رهبران حقیقی و ویژگی‌های آنان را می‌نمایاند و رهبران عصر غیبت صغرا و کبرا را معرفی می‌کند.

مقاله سوم این کتاب با عنوان «ذهنیت‌ها و سنت‌ها» از انتخاب الهی یا مردمی رهبران سخن می‌گوید و ویژگی‌های فقیهان شایسته‌ی رهبری را به بحث می‌گذارد و میان رهبری و نداشتن عصمت آنان جمع می‌نماید و به تحلیل و نقد آرا و افکار بزرگانی همچون صاحب جواهر، شیخ انصاری و حضرت امام خمینی علیه السلام در باب ولایت فقیه می‌پردازد.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

آدم در آفرینش و بقا نیازمند خالقِ حکیم و خداوند مقتدر است و بدون فرض جناب حضرت حق هیچ تحقیقی سامان نمی‌یابد و سراسر عالم هستی فریاد شور و شعور و حضور معبود است و هستی با تمامی زبان وجود «شهد الله أنه لا إله إلا هو» سر می‌دهد.

بعد از اثبات این مقام، زمان آن می‌رسد که چگونگی نیاز بشر به دین تبیین گردد و روشن شود که در این عصر، چه دینی پاسخ‌گوی علمی و عملی خواسته‌های بشری است و باید به‌نیکی ثابت نمود که تنها اسلام است که با سیر حرکتی و رشد طبیعی بشر هماهنگ و همگون می‌باشد و این آیه‌ی مبارکه حقیقتی مجسم است که می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ».

بعد از اثبات حَقَّانیت دین مقدس اسلام، این بحث پیش می‌آید که اسلام چیست و حقیقت آن کدام است؟

متأسفانه، تفسیر اسلام با قرائت‌های مختلف از آن و هم‌چنین دست‌های استعمارگران کهنه‌کار سبب شده است که اسلام به فرقه‌های بسیاری تقسیم گردد.

دین مقلس اسلام که داعیه‌ی حَقَّانیت آن به افلاک می‌رسد، هرگز نمی‌تواند با فرقه‌گرایی‌های فراوان و گروه‌بازی‌های متضاد، هویت‌گویایی داشته باشد و از هویت واحدی سخن به میان آورد. با اسلامی که هر فرقه‌ی آن فرقه‌ی دیگری را تکفیر می‌کند و هر گروهی از مردمانش به دسته‌ی دیگر به چشم بیگانه و با بدبینی نظر می‌نمایند هرگز نمی‌شود جهانیان را هدایت نمود و مردم را رستگار ساخت و برای جامعه‌ی بشری پیام صلح و دوستی آورد.

اما سخن این است که فرقه‌های گوناگون اسلام چگونه به وحدت می‌رسند آیا به صرف داعیه‌ی وحدت فرقه‌ها و اتحاد مذاهب و بدون تأمل در راه‌کاری مناسب برای آن می‌شود راه‌گشای این امر شد چرا که با وحدتی گنگ و مبهم - که حکایت از التقاط و دورویی، تقیه و پنهان‌کاری کند - نمی‌شود راه به جایی برد و دیگران را به سویی کشانید، بلکه برای رسیدن به وحدت کلمه باید به شناسایی نقاط مشترک بین فرقه‌های مختلف پرداخت و آن را نقطه و شروع گفت‌وگوهای مذاهب به شمار آورد.

برای پیمودن این مسیر، عالمان شیعی باید با کمال احتیاط و وحدت کلمه در توحید و رسالت و ولایت پای پیش گذارند و با ارایه‌ی دلایل متقن بر همه‌ی آزادگان و پاکدلان منصف روشن سازد که اسلام بدون ولایت علی علیه السلام و حکومت اولیای معصومین علیهم السلام گذشته از آن که حقیقتی ندارد و شکلی بی‌نمود و جسمی بی‌روح است، راه به هیچ سعادت نمی‌برد.

در ارایه‌ی دلایل متقن باید صریح بود و از راه تقیه دورویی و التقاط دوری‌گزید و چیستی و حقیقت وحدت مذاهب را به نیکی و روشنی تفسیر نمود تا با تعبیر گنگ و مبهم «وحدت» دل خوش نداریم و زیر بوق هر کجی و ناصوابی نرویم. البته بر عالمان شیعی است که در پیمودن سیر وحدت، به ناگاه، ستم‌گری‌ها، بدعت‌ها و پیرایه‌های هزار و چند صد ساله‌ای را که در میان مسلمین رخنه نموده، شناسایی نمایند و آن را به فراموشی نسپارند و به شناسایی روش‌های آنان و آسیب‌های برآمده از آن بپردازند تا هیچ‌کس خودآگاه یا ناخودآگاه به آن گرفتار نیاید و مسیر وحدت مسلمین بدین گونه هموار گردد.

باید بر کسانی تأمل و مطالعه نمود که با اسم اسلام، اسلام را بی‌فروغ ساخته و دین را به بی‌راهه کشانیده‌اند. باید توجه داشت که در طول حکومت خلفای جور، هزاران هزار ننگ و عار و ظلم و ستم در قالب بدعت و خیانت در فرهنگ مسلمین رخنه نموده و اسلام و مسلمین را به انحراف کشانیده و پیرایه‌های بسیاری را به آن وارد کرده است و بر این اساس نباید در مسیر وحدت و یکپارچگی مسلمین از آن غفلت نمود و ولایت و خلافت بحق اولیای معصومین علیهم السلام و اوصیای بحق پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را نادیده انگاشت. آخر چگونه می‌توان باور داشت پیامبری که تمامی شئون کلی دین و مردم را بیان داشته، از چنین امر عظیم و لازمی به آسانی گذشته باشد؟! گذشته از آن که تمامی شواهد موجود از جانب دوست و دشمن مبین حقیقت این امر است. چگونه می‌توان باور کرد خدای عالمیان که سلسله‌ی انبیاء را مبین ساخته، نسبت به سلسله‌ی اولیا، با فرض خاتمیت، بی‌تفاوت و دور از بیان باشد؟ آیا جز این است که لجاجت و دشمنی و عداوت و حسادت آن‌ها با خاندان ولایت و

به‌خصوص با حضرت مولا علی علیه السلام موجب چنین انکار و عنادی گردیده است؟

آنان که نتوانستند از دو دم تیز ذوالفقار و فصل الخطاب اندیشه و کلام گویای حضرت علی علیه السلام طرفی بنندند، صرفه در ترک و انکار ایشان دیدند و با هزاران ریسمان و آسمان، موجبات ضعف مسلمین و وضعیّت نابسامان موجود را فراهم ساختند و گرنه چگونه می‌توان باور داشت پیامبری که «کان أشفق علی الناس عن الوالد علی ولده وکان إذا سافر عن المدینة یوماً أو یومین استخلف فیها من یتقیم بأمر المسلمین ومن هذه حاله کیف ینسب الیه إهمال أمته فی طول الدهر»

- پیامبر اسلام برای مردم از پدری نسبت به فرزند خویش مهربان‌تر است و چون از مدینه به مسافرت می‌رفت کسی را به جای خود می‌گماشت تا امور مسلمین را به انجام رساند و با این وصف چگونه می‌توان برای بعد از خود برای امت خویش اندیشه‌ای ننماید.

آخر چگونه ممکن است کسانی که در کوچک‌ترین امور عادی نیازمند سرپرست هستند، برای امت امیر برگزینند و چگونه

می‌شود غیر معصوم، معصوم را از غیر معصوم تشخیص دهد و چگونه بدون عصمت اولیا و خلفای بحق می‌توان امت را از گزند حوادث و کج‌روی و انحراف مصون داشت؟

چگونه می‌توان جز علی علیه السلام و فرزندان معصومش علیهم السلام را برای مقام ولایت و خلافت برگزید و چگونه می‌شود تعیین چنین امری را در حدود اقتدار آدمی قرار داد و برای «کلّ شیء أحصیناه فی إمام مبین» تعیین مصداق نمود.

پس این شیعه است که باید زمینه‌ی علمی و عینی چنین مبانی عقیدتی و تاریخی را فراهم سازد و چگونگی بیان عقاید خود را در زمینه‌ی ولایت و امامت محقق نماید و عدد اولیای معصومین و امامان بحق را که به عدد نقبای بنی اسرائیل است با نام و عنوان استوار سازد و آخرین آن حضرات را - که قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و نهمین فرزند حضرت آقا امام حسین علیه السلام؛ مظلوم کربلا و سالار شهیدان است - مبین سازد که این امر خود نیازمند دلایل نقلی و عقلی گویایی است و کوشش و تلاش والایی را طلب می‌کند.

ابتدا باید در جهت اثبات وجود شریف آن جناب از مدارک و دلایل نقلی و شواهد عینی و تاریخی از دوست و دشمن استفاده نمود و در جهت ارایه‌ی آن کوشید و تمامی توهّمات افراد ناآشنا را در این زمینه برطرف نمود و سپس درباره‌ی غیبت آن جناب و علت آن بیان رسایی داشت و در این زمینه موجبات الهی و خصایص مقام خاتم اولیا و کاستی‌های زمانی و مشکلات فکری و عملی مردمی را به‌خوبی بازیابی نمود و روشن کرد که چگونه این جهات سه‌گانه، غیبت را محقق ساخته است؛ اگرچه به قول علامه‌ی حلی «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و غیبتة منّا». در این زمینه باید مباحث فراوانی را دنبال کرد و توهّمات معقول و ناموزون را مطرح نمود و نسبت به آن پاسخ‌گو بود تا مشکلی در جهت ردّ خرافات بابیه و بهائیه باقی نماند و روشن گردد که تمامی این گونه پیرایه‌ها ساخته‌ی منحرفان داخلی و استعمارگران خارجی بوده است.

شیعه و محب

بعد از همه‌ی این مباحث و پیمودن این راه طولانی، جای این سخن باقی است که شیعه

کیست و محب کدام است و چه کسی می‌تواند هر یک از این دو عنوان را بر خود اطلاق نماید و چه کسانی را می‌توان پیروان راستین تشیع سرخ و سبز و سفید علوی و مهدوی دانست؟

آیا در این باب، صرف عقیده به ولایت و امامت کافی است یا این امر، تحقق عینی و عملی را لازم دارد؟

آیا منش عملی، موجب تحقق عنوان می‌گردد یا زمینه‌ی علمی را نیز لازم دارد و عنوان و عمل با آن که از دو مقوله‌ی جداست، می‌تواند زمینه‌ی فعلیت واحدی را تشکیل دهد و هر یک زمینه‌ی تحقق کمال دیگری را در غیر ظرف ابتدا موجب گردد؟

با این که در این مقام، گفتار فراوان است و باید هر یک به‌طور مستدل بررسی شود، به‌طور خلاصه می‌توان گفت: هرچند اصل عقیده به ولایت و امامت اولیای معصومین علیهم‌السلام این عنوان را شکل می‌بخشد، هرگز بدون ملاک عمل و پویایی عملی عینی این عنوان بار جدی به خود نمی‌گیرد.

آنان که تنها در پی گفتار زیبا و دل‌فریب در این زمینه می‌باشند - چه به جهت آرامش خود و چه

برای فریب و خوشامد دیگران - هرگز اهل ولا و ولایت نیستند؛ اگرچه ممکن است از زمره‌ی محبّان باشند. پس کسانی که به عمل پایبند نیستند یا گناه کار می‌باشند، از اصل پاک خویش دور و فراری هستند. آنان که حبّ و عشق و اظهار محبّت و بیان اعتقاد به اهل ولایت را لازم نمی‌دانند؛ اگرچه دارای این حقایق و معانی باشند، کج اندیش و خطا کار می‌باشند و اگر فرد یا گروهی چنین حقایق و معانی را در خود به فعلیّت و وفور نیابد، مشکل ولایی دارد و کدورت باطنی در او تحقّق یافته است؛ چه کدورت عرضی و صوری و چه جوهری و ماهوی باشد که رفع کدورت باطنی عرضی و صوری با اظهار حبّ و عشق به اهل ولایت و توبه و انابه ممکن است و رفع کدورت باطنی جوهری و ماهوی چندان آسان نیست؛ مگر آن که فردی خود را به فعلیّت استحاله و تطهیر و تلاش باطنی برساند که این امر هرگز بدون توفیق الهی و امداد ولایی میسر نمی‌باشد. خلاصه این که تحقّق چنین امری و رفع کدورت باطنی جوهری ممکن است؛ اگرچه بسیار مشکل می‌باشد؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت: بسیاری توفیق تحقّق آن را نمی‌یابند.

حبّ ولایی گنجینه‌ای است که صاحبان آن می‌باید بر آن ببالند؛ اگرچه بدون عمل جلاّی وجود نمی‌یابد و مراد از عمل آن است که کردار افراد با آموزه‌های ولایی مطابقت و با سیره‌ی حضرات معصومین علیهم‌السلام سازش داشته باشد و عمل و اندیشه عملی آنان میزان سلامت عمل و اندیشه باشد.

تولّی و تبرّی

می‌توان اهل ولایت و محبّان و شیعه‌ی حضرت علی علیه‌السلام و حضرات ائمّه‌ی معصومین علیهم‌السلام را این گونه ترسیم نمود که باید حبّ به اهل ولا و بغض نسبت به دشمنان آنان داشته باشند و حبّ و بغض آنان را در اندیشه و عملی که از آن حضرت به ما رسیده است محقّق سازند؛ بدون آن که پیرایه و یا اهمالی در آن رخنه نماید.

البته، در زمینه‌ی حبّ و بغض به اهل ولایت و دشمنان آنان باید ترسیم سالمی در بروز و اظهار آن رعایت شود تا از هر گونه افراط یا کج‌روی و یا اختلال مصون ماند و نسبت به تمامی جهات کتمان و اظهار آگاهی داشته باشند و دستخوش اختلال و اختلال نگردند و از توطئه

اجانب دور از ولایت و بیگانه با آن نسبت به
 اخلال میان مسلمین غافل نباشند و در تمامی
 مراحل حبّ و بغض، شرایط و مصالح را رعایت
 نمایند که این سفارش مربوط به بروز و اظهار
 است، و زمینه‌های باطنی و کردار ولایی که
 شرایط فعلیّت حبّ و بغض را محقّق می‌سازد،
 خود امر دیگری است که نباید اهمال پذیرد.

مراحل تکاملی اهل ولایت

آنچه گذشت خلاصه‌ای از مراحل تکاملی اهل
 ولایت و تحقّق وجود عینی شیعی بود که عنوان
 گردید و باید در اجرای هر یک از مراحل آن
 تمامی شرایط و مصالح رعایت شود و با هر فرد
 و گروهی در حدّ توافق و مخالفت وی رفتار نمود
 و از هرگونه اختلال و یا التقاط پرهیز کرد. لازم
 است هر فرد و گروهی را همراه با اهداف و
 عقاید وی سنجید و از هرگونه جمود و اهمال و
 کج‌روی و سازش‌کاری پرهیز داشت و تنگ‌نظری
 یا نفاق و التقاط را از خود دور نمود.

خداوند منّان ما را با فطرت اولیای
 معصومین علیهم‌السلام محشور فرماید و در زمره‌ی
 شیعیان و محبّان به شمار آورد.

۲ دو طرح متفاوت در وحدت اسلامی

نظر اندیشمندان شیعه بدون هیچ‌گونه
 اختلافی این است که تنها دین و مرام
 رهایی‌بخش در جهان بشری، اسلام می‌باشد.
 اسلام است که می‌تواند بشر را از اضطراب
 موجود نجات دهد و به سرمنزل مقصود رساند و
 تمامی انسان‌ها را از قید تمامی اسارت‌ها نجات
 بخشد. در میان دو فکر متفاوتی که در میان
 عالمان شیعی موجود است، اختلافی در این
 جهت وجود ندارد و اتفاق کامل برقرار است.

البته، لازم این اعتقاد این است که اسلام دین
 اجتماع است و هرگز اتهام راهب‌پروری و
 خانگی بودن دین را نمی‌پذیرد و دین، تنها همت

بر آخرت ندارد و یا برای کنج معبد و مسجد نیست، بلکه دین برای اجتماع و سعادت بشر آمده است و در این اعتقاد نیز اختلاف نظری وجود ندارد.

در این جا مسأله‌ای پیش می‌آید و آن این که استعمارگران جهان‌خوار، اسلام را از ابتدای نوپایی آن به خانه کشیدند و نگذاشتند بین مردم جهان عملی شود و به طور کامل و تمامی ابعاد، حیات جاوید یابد، ولی امروز که اسلام در ایران انقلابی حیات تازه‌ای یافته و شیعیان توانسته‌اند قدرتی به دست آورند، چگونه باید خط سیاسی خود را ترسیم کنند تا بتوانند در مقابل تمامی ابرقدرت‌های دنیا مقاومت کنند و جامعه‌ی انسانی را به سوی خود جذب نمایند و اسلام را در سراسر جهان گسترش دهند و عدالت اجتماعی را در جهان ایجاد نمایند و ولایت عمومی را گسترده سازند.

در رابطه با این پرسش در میان عالمان شیعه اختلافی نیست و به قول معروف «حق با علی (ع) است» و اسلام جز از دیدگاه حضرت امیر مؤمنان (ع) انحراف و کجروی می‌باشد و

اسلام خلاصه در شیعه است و حیات دیگر گروه‌های اسلامی در عمل در پرتو انحراف اسلام و مسلمین بوده است و بس، و گرنه ریشه‌ی اسلامی و یا ارتباطی واقعی با اسلام ندارند. البته، در رابطه با این موضوع با آن که مورد اتفاق همگان است، گروهی از آنان که بعد شناخته خواهند شد، از بیان این اعتقاد به‌طور صریح خودداری می‌کنند.

پس تنها دغدغه‌ی فکری عالمان شیعه این است که آیا شیعه با اعتقاد به حقانیت مرام علی (ع) و پیروی از آن بدون هر پیرایه و وابستگی و التقاطی و به عبارت دیگر انقلاب اسلامی به سبک شیعیان ایران می‌تواند بدون مسلمین جهان - که در حدود یک پنجم بشر را تشکیل می‌دهند - از چنگال ابرقدرت‌های جهان‌خوار نجات یابد و انقلاب خود را در جهان امروز پیاده کند یا باید با کمک مسلمین سراسر جهان و با اتحاد و همراهی با آنان خود را موفق و پیروز نماید.

در این جا ابتدا دو نظر وجود دارد: نخست این که باید حق را گفت، آن هم با کمال شهامت و

متانت، و تفاوتی در این بیان میان مسلمان و غیر آن وجود ندارد؛ سنی باشد یا مسیحی، موحد باشد یا کافر. اگر حق گفته شود، بشر پذیرای آن خواهد بود. آدمی، امروزه تشنه‌ی حقیقت و نیازمند هدایت است و لازم نیست از سنی و یا دیگران شروع کرد، بلکه باید ابتدا به فکر جلب و جذب همه‌ی جهانیان بود و حق را بیان کرد، هر کس پذیرفت، به سعادت می‌رسد و هر کس گردن ننهاده، باید او را طرد کرد؛ خواه مسلمان باشد یا مسیحی و موحد باشد یا مشرک. پس باید اساس کار را بر سه موضوع زیر قرار داد: بیان حق، جذب کسی که حق را می‌پذیرد و طرد دیگران؛ چون حق را جز جاذبه و سپس دافعه کاری نیست؛ جذب مؤمن و طرد دیگران.

نظریه‌ی دوّم بیان می‌دارد: درست است که شیعه تنها حق است و جز علی علیه السلام حق نمی‌باشد، ولی نمی‌توان در مقابل مسلمین جهان بی‌تفاوت ماند؛ چون نزدیک‌ترین فرقه به ما، مسلمین و گروه‌های اسلامی هستند؛ کتاب ما یکی است، قبله‌ی ما یکی است و پیامبر ما یکی است و خلاصه ما با اهل سنت وجه اشتراک

بسیاری داریم و برای ادامه‌ی انقلاب و اجرایی کردن اسلام در پهنه‌ی جهان باید ابتدا مسلمین جهان را با خود همگام نمود و تا این مشکل از میان نرود و مسلمین با هم متحد نگردند، هرگز شیعه نمی‌تواند به تنهایی اسلام را از ایران به جهان صادر نماید؛ زیرا گذشته از عدم توان و مقاومت در مقابل ابرقدرت‌ها، مسلمانان خارج و داخل ایران، انقلاب ما را گرفتار خواهند کرد و در هر صورت، زیان مسلمانان را نتیجه می‌دهد و آب به آسیاب دشمن ریخته خواهد شد و فرجام این کار به سود استعمارگران می‌انجامد.

این دو اندیشه‌ی اساسی در این موضوع وجود دارد که نظر نخست با آن که می‌تواند از نظر اعتقادی قابل اهمیّت باشد، می‌توان آن را مربوط با ناله‌های پرسوز امیرمؤمنان علیه السلام دانست؛ زیرا ایشان هرگز النقاط به خود راه ندادند و از کثرت دشمن وحشت پیدا نمودند و حق را بیان داشتند، ولی این امر با مبانی اجتماعی و جهان‌بینی روز ما سازگار نیست و باید از آن در عالم دیگر و با بیان دیگر سخن گفت که خود مقام دیگری لازم دارد.

نظر دوّم با آن که از روح اجتماعی بیش تری برخوردار است، طرفداران بسیاری دارد، به طوری که می توان گفت به طور تقریبی، دو طرح فکری و شیعی حاکم بر انقلاب ایران این راه را برگزیده اند که باید با مسلمین وحدت کامل داشت و به اختلاف دامن نزد و برای صدور انقلاب باید ابتدا از کشورهای اسلامی شروع نمود و تمامی مسلمین را با خود همگام و متحد نمود؛ با این تفاوت که شیوه ی فکر این دو گروه در پیاده کردن وحدت با مسلمین تفاوت کلی دارد. دسته ی نخست می گویند: دین، اسلام است و اختلاف های گروه های مسلمین بر اثر دخالت های استعمار افزایش یافته است. باید اختلافات مذهبی را کنار گذاشت و قبل از استکمال هر مذهب به فکر اسلام بود. باید مسلمین با هم ندای وحدت حقیقی سر دهند و از تنگ نظری دست بردارند و برادروار وارد کارزار شوند و تمامی مسلمین جهان از همین هنگام که ابتدای قدرت اجتماعی اسلام است، با هم مبارزه را ادامه دهند و انقلاب و سراسر جهان را در پوشش اسلام قرار دهند و دیگر

موضوع شیعه و سنی وجود نداشته باشد و یا اگر هم هست، به طور فعال به آن توجه نشود و تنها از دیدگاه اسلام سخن گفته شود؛ چون اختلاف نظر چندانی میان ما با اهل سنت وجود ندارد و نباید دامنه ی اختلاف را دامن زد و باید با اتحاد تمامی گروه های مسلمان، کفر جهانی را سرنگون نمود و نباید چندان پیشینه و تاریخ اسلام را زنده نمود.

درباره ی این اندیشه و راهبرد سیاسی باید توجه داشت که این اندیشه نباید به التقاط بینجامد؛ زیرا اندیشه ی وحدت نمی تواند به جمع میان حق و باطل برسد بلکه باید بر نقاط مشترکی که میان این دو جریان یافت می شود تکیه نمود. آنان در این ره یافت با این پرسش روبه رو هستند که چگونه می توان با کسانی که راه علی علیه السلام و شیعه را باطل می دانند و یا دست کم از آن پیروی نمی کنند، وحدت داشت بدون آن که به التقاط گرفتار آمد، آن هم با این هدف که چون نمی توان بدون آن ها بر کفر جهانی پیروز شد، پس باید با آنان کنار آمد و در ادامه ی راه از آن ها بهره گرفت.

افزوده بر این باید گفت: اگر برای پیروزی بر ابرقدرت آمریکا و امپریالیسم و صهیونیسم لازم است با تمامی گروه‌های اسلامی متحد شد، می‌توان پرسید آیا می‌توان با مارکسیسم که در این زمان (دهه‌ی شصت) نیز که قدرتی بیش‌تر و توان کامل‌تری دارد، همراه شد و با آنان وحدت نمود، یا دست‌کم در مسایل سیاسی و اجتماعی با آنان کنار آمد تا ابتدا یک چهارم جهان را به دست آورد؛ زیرا اگر ما با آنان متحد و هم‌پیمان نگردیم، گذشته از آن که مجال صدور انقلاب را نمی‌یابیم، از میان چنگال‌های آنان جان سالم به در نخواهیم برد.

فیلسوفان سیاسی باید بر این که چگونه می‌توان با گروه‌های مختلف و متضاد وحدت داشت اندیشه‌ورزی نمایند و بر سؤالات و ابهاماتی که در این زمینه است پاسخ دهند و راه‌کاری مناسب برای این مهم ارائه دهند. وحدت در این مقام به چه معنایی است؟ آیا وحدت میان گروه‌های اسلامی به این معناست که برای نمونه از شیعه باید غافل شد و اهل سنت را یافت یا مرام سومی را به نام اسلام

برگزید و یا آن که خصوصیات فرقه‌ای را در نظر نداشت؟

اگر هر دو گروه بر حق می‌باشند، آیا جمع آن ممکن می‌باشد و اگر مرام شیعه را حق می‌دانید و دیگران را باطل و در ظاهر صلاهی حقیقت آن‌ها را برای کسب وحدت سر می‌دهید، آیا این خود روش اسلام یا سنت و تشیع است؟ و آیا این امر، اغرا به جهل آنان نمی‌باشد؟ آیا این کار، تزویر نیست؟

دسته‌ی دوم که راه و روش گروه اول را باطل می‌دانند، باور دارند که صدور و بقای اسلام و تشیع و انقلاب بدون همگامی مسلمین موفق نمی‌گردد و بر وحدت میان گروه‌های اسلامی تأکید دارند اما در طرح و راه‌کار آن با گروه نخست مخالف می‌باشند.

آن‌ها در اراییه‌ی راهبرد سیاسی خود می‌گویند: اسلام حق است، آن هم اسلام علی علیه السلام و تنها عدالت علی علیه السلام می‌تواند جهان را به ساحل آرامش رساند. هرگز نباید باطلی را پذیرفت و حق را باید بیان داشت تا صدور انقلاب میسر شود؛ چون صدور انقلاب؛ یعنی

آگاهی مسلمین و ملت‌های زیر بار ستم. اعتقاد شیعه این است که اگر حق را با عمل و بیان سالم خود روشن نمایید و مسلمین و مردم جهان را با مرام علی علیه السلام آشنا کنید و اسلام علی را با کمال صراحت و متانت و بدون هرگونه تقیّه‌ای بیان کنید و با بحث و بررسی و مناظره‌های جهانی و مباحثات علمی و اعتقادی و تبلیغ بی‌امان و عمل به اسلام، نه تنها مسلمین، بلکه همه‌ی مردم جهان، عدالت علی علیه السلام را خواهند پذیرفت. باید مسلمین را کنار هم بنشانیم و اختلافات گروه‌های مختلف را برطرف نماییم. باید کنار هم نشست و ریشه‌های اختلاف را از صدر اسلام و ابتدای انحراف اسلام بررسی نمود. باید با اراییه‌ی دلایل متقن و علمی ثابت کرد که جز راه علی علیه السلام انحراف است و دیگران که در مقابل علی علیه السلام ایستادند، علت ایجاد دودستگی، تفرقه و انحراف اسلام و مسلمین شدند. باید روشن کرد که اسلام با علی علیه السلام برابر است و مرام علی علیه السلام که همان اسلام است باید در سراسر جهان پیاده شود. باید از نفاق دست برداشت و وحدت را حق دانست و مسیر انقلاب را ادامه داد.

باید برای مسلمانان روشن نمود که حق با علی علیه السلام است. با کمال صراحت و روشنی گفت: علت انحراف و شکست اسلام را بررسی نمود و عوامل آن را به محاکمه‌ی تاریخی کشاند و انقلاب این است که ابتدا باید آن‌ها را محاکمه و تمامی آنان را محکوم نمود. اگر با صراحت حق را برای مردم مستضعف و مسلمانان دردمند در سراسر جهان بیان کنیم، طولی نخواهد کشید که بعد از روشن‌گری و تبلیغ و ارشاد، تمامی مسلمانان جهان علیه سران جهان‌خوار کشورهای خود قیام مسلحانه سر خواهند داد و انقلاب به معنای کلمه رخ خواهد داد و یکسره داد خود را از تمامی سران ظالم خواهند گرفت.

این راه اگرچه بعد از روشن‌گری، امید موفقیت آن حتمی است، زمان تحقق آن به درازا می‌کشد و در کوتاه‌مدت موانعی بر سر راه دارد که باید آن را تحمل کرد و از شتاب‌زدگی دست برداشت و موفقیت را در زمانی و شخصی خلاصه نکرد و با متانت و آگاهی راه را دنبال نمود؛ زیرا اساس این است و کار اساسی همین می‌باشد و راه دیگری میسر نیست؛ چون اگر حق

با موفقیت حاصل شود، وظیفه انجام می‌یابد و اگر این سیاست تحقق نیابد و با شکست همراه گردد، باز وظیفه انجام یافته است؛ زیرا ما بر حق می‌باشیم و تابع انجام وظیفه و دستور حق هستیم و در این جهت انبیا و تمامی شهدا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام و سرور شهیدان کربلا علیهم‌السلام برای ما الگو و سرمشق می‌باشند.

پیروزی این راه، پیروزی حق و اسلام است و شکست آن نیز پیروزی اسلام و حقانیت ما می‌باشد؛ اگرچه ما در قید حیات نباشیم. این راه در از مدت پیروز است و اگر شکست نیز همراه داشته باشد، وظیفه این است و ما همچون تمامی انبیا و اولیای خدا علیهم‌السلام تنها به انجام وظیفه مکلف هستیم.

حال بر فیلسوفان سیاسی است که بر دو نظر اندیشه نمایند و هریک از دو راه التقاط و مرام گروه وظیفه و طریق انبیا که احتمال پیروزی درباره‌ی آن می‌رود را برگزینند. البته مسایل اجتماعی و جبر تاریخ بیان‌گر این امر است که التقاط همیشه در طول تاریخ به شکست و انشعاب منتهی گردیده است. التقاط همانند آن

است که یک شلوار را سهم دو نفر نمایند و هر یک پا در پاچه‌ی از آن کند و با هم قرار بگذارند که مواظب یک‌دیگر باشند و از یک‌دیگر جدا نشوند تا شلوار به سلامت ماند و معلوم است که این کار طول نخواهد کشید به این صورت که یا یکی از آن دو پای خود را از شلوار بیرون می‌کشد و یا شلوار در پای هر دو پاره می‌گردد و یا شخص سومی شلوار را به سلامت از پای هر دو به در می‌آورد و در عوض یک کلاه به آنان هدیه می‌کند.

در پایان لازم است به نکته‌ای که در ابتدا به آن اشاره شد بازگشت شود و خاطر نشان گردد که هر دو اندیشه‌ی گفته شده در این انقلاب نقش عمده دارند.

اما دسته‌ی نخست از قدرت اداری و حکومتی بیش‌تری برخوردار هستند و گروه دیگر با آن که قدرت مردمی و نفوذ فرهنگی بیش‌تری در جامعه دارند، از حاکمیت چندانی برخوردار نیستند. البته، اندیشه‌ی گروه نخست در مقامات عالی است و دیگران با نیت گروه دوم مشغول کار می‌باشند.

دو فکر و دوروش یاد شده در عین تباین کلی در حاکمیت جامعه‌ی ما وجود دارد که باید در آن دقت نظر بیش‌تری نمود تا روشن شود که توده‌ی مردم و روحانیت کدام را موجه می‌دانند و در پی این آگاهی چه باید بکنند.

هم‌چنین لازم است تذکر داده شود که بررسی حاضر، به شخص یا فرد خاصی نظر ندارد و به هیچ گروهی وابسته و وامدار نمی‌باشد و تنها تأملی عقلی بر دو اندیشه‌ی سیاسی به شمار می‌رود.

۳ ارتباط بین وجود مطلق و پدیده‌های متناهی

هر یک از مکتب‌های بشری و الهی در یکی از این سه گروه جای می‌گیرد:

نخست - مکتب سوفسطایی یا مکتب منفی گرایی که به عدم تمام موجودات مادی و مجرد قائل می‌باشد. ما با چنین کسانی بحثی نداریم؛ چون اینان از عالم وجود خارج گشته‌اند.

دوم - مکتب‌های مادی که قائل به هستی‌های مقید؛ یعنی من و مایی می‌باشند.

سوم - مکتب‌های الهی که هم به هستی‌های مقید من و مایی و هم به هستی مطلق؛ یعنی هستی بدون اضافه قایل می‌باشند.

دلیل الهیان آن است که ما در وجود خود و

اشیا و موجودات مقید هیچ گونه شکی نداریم. از طرفی، ممکن نیست که هستی‌های مقید بدون هستی مطلق یافت شود و این خود دلیلی کامل، ضروری و بدیهی بر وجود پروردگار عالم هستی است. اگرچه ما به ادراک و معرفت کنه ذات و چگونگی و اوصاف هستی مطلق راهی نداریم؛ چون هستی در مرتبه‌ی لاتعین نه اسمی دارد و نه رسمی و نه نامی دارد و نه نشانی. ذات الهی بر تمامی مراتب هستی محیط است و ما محاط که اگر مدرک ما واقع شود لازم آن احاطه‌ی محاط بر محیط است، و حال این که از نظر عقلی و منطقی «المحیط لا يحاط» کنه حق محیط است و محاط معرفت ما واقع نمی‌شود و بزرگ در کوچک و بسیار در اندک نمی‌گنجد.

حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: «كلّ ما ميّزتموه بأوهامكم في أدقّ معانيه مصنوع مثلكم فهو مخلوق لكم مردود إليكم»^۱؛ هر آنچه از خدا در اندیشه و خیالات خود می‌پرورانید، طفل تفکر شماست و روی آور اندیشه‌ی شما می‌گردد.

۱- بحار الانوار، ج ۶۹، ح ۲۳، ص ۲۹۲.

در نتیجه، اگر بخواهیم خدا را با اندیشه‌ی خود بیابیم، هر کس خدا را مانند خود در خود می‌سازد. چنانچه - مورچه‌ای بخواهد خدا را تصور کند، گمان می‌کند مانند سلطان مورچگان، دو شاخ بر پیشانی دارد؛ «لا يدرك بالحواس، ولا يقاس بالثّاس»^۱؛ پروردگار در حواس کسی نمی‌گنجد و او را نمی‌شود با مردم مقایسه کرد. حضرت علی علیه السلام فرمودند: «لا يدركه بعد الهمم، ولا يناله غوص الفطن»^۲؛ او خدایی است که صاحبان همت بلند، حقیقت آن را درک نمی‌کنند، و تیزهوشان زیرک با فرورفتن و غوص در اعماق و ژرفسای دریای فکر و اندیشه نمی‌توانند به صدف گوهر او دست یابند.

حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: «وعجزت العقول عن ادراك كنه جمالك»^۳؛ ای خدایی که خردها از ادراک کنه و حقیقت زیبایی‌های تو عاجز و سرگردان است.

«أخرجه من الحدّين: حد الإبطال وحدّ التشبيه،

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۱، بند ۱۳.

۲- همان، خطبه‌ی ۱، بند ۲.

۳- مسفاتح الجنان، فرساز دوازدهم از مناجات خمسة عشر، مناجات العارفين.

فقلوا حیث ما شئتم»^۱؛ خداوند را از حد نبود و تشبیه خارج کنید، آنگاه هر چه می‌خواهید بگویید. «کمال الإخلاص له نفي الصفات عنه»^۲؛ نهایت شناخت هستی مطلق یا خداوند آن است که او را از «مثل» و «مانند» خارج کنید.

«الله الذي رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوى على العرش، سخر الشمس والقمر، كل يجرى لأجل مسمی، يدبر الأمر، یفصل الآيات، لعلکم بلقاء ربکم توقنون»^۳؛ خداوندی که آسمان‌ها را بدون ستونی که دیدنی باشد، پیا داشته است و خدایی که برای موجودات زمینی، خورشید و ماه را مسخر کرده است و تمام موجودات بر مداری معلوم می‌چرخند. از این نظم عالم هستی، باشد که شما به خداوند خود یقین پیدا کنید و از آن پس با کمال ایمان و پارسایی او را ملاقات کنید که این است منتهای کمال انسانی.

ارتباط بین هستی مطلق و مقید

بعد از اثبات این که پدیده‌های مقید از وجود مطلق سرچشمه گرفته است، می‌توان میزان

۱- شیخ صدوق، التوحید، قم، جامعه‌ی مدرسین، ص ۸۱.
۲- همان، ص ۵۷.
۳- رعد (۱۳): ۲.

شخصیت هر فرد و هر جزء از جامعه را با سنجش ظهور آن صفت در وجود مطلق به دست آورد. برای نمونه، اگر در جامعه با علم یا عالم، ظلم یا ظالم، مهر یا مهربان و شر یا شرور دیده شد، باید این صفات را با هستی مطلق که خداوند است سنجید و هر یک از این صفات که در وجود مطلق دیده شد، برای وجود مقید خیر دانست و هر کدام را که در وجود مطلق نبود، شر و عدم خواند. بر این اساس، اگر به عالم و دانشمندی برخورد کردیم، او را خیر می‌نامیم؛ چون در وجود مطلق، علم مطلق موجود است، و اگر به ظالمی برخورد کردیم، وجود او را شر می‌نامیم؛ چون در وجود مطلق ظلم نیست و به معنای صحیح فلسفی باید گفت: ظالم وجودی ندارد و عدمی بیش نیست.

بر اساس این مکتب فلسفی و علمی، معیار و ملاک شخصیت تمام پدیده‌ها؛ اعم از نیروهای انسانی و غیر انسانی، بر شالوده‌ی کمال استوار است و شخصیت هر شیء به مقدار کمال آن شیء است، و در مقام دوم، چون شاید هر یک از پدیده‌های مقید و شرور مقید دارای امتیازات و

عدم‌هایی باشند، باید هر کس و هر چیز را سنجید تا روشن شود مقدار خیر و شر او به دست آید.

پس در جامعه، نباید نفرین مطلق یا تشکر مطلق برای پدیده‌های مقید وجود داشته باشد؛ بلکه باید تشکر از هر کس به اندازه‌ی خیرات او و نفرین بر هر کس به مقدار شرور او باشد و به واسطه‌ی وجود خیری در کسی نباید نفرین شرّ وی را فراموش کرد و همچنین به سبب وجود شری در کسی نباید تشکر از وی را از یاد برد. این جاست که باید ریشه‌ی منفی‌گرایی، شخص‌پرستی، بت‌پرستی و محبت‌پرستی‌های منفی‌گرایان ریشه کن شود و به‌جای تشکر از باطل، تشکر از حق و نفرین بر باطل استوار گردد. «وذروا ظاهر الإثم و باطنه، انّ الذین یکسبون الإثم سیجزون بما کانوا یقترفون»^۱؛ گناهان را بدور اندازید؛ چه در ظاهر و چه در پنهان (چون وجود را پنهانی نیست) و کسانی که کسب‌گناه کنند زود است که سزای گناه خود را بیابند.

۱- انعام (۶): ۱۲۰.

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی، وجعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا - انّ اکرّمکم عندالله اتقیکم، انّ الله علیم خبیر^۱»؛ ای مردم، شما را از زنان و مردان آفریدیم و گروه‌گروه قرار دادیم تا از یک‌دیگر شناخته شوید و ملاک کمال و ارزش وجودی هر کس به اندازه‌ی بهره‌ی وی از وجود مطلق و نزدیکی به اوست و همانا وجود مطلق بر موجودات مقید، علیم و خبیر است.

«إنه لیس شیء بشرٍ من الشرِّ إلاّ عقابه ولیس شیء بخیر من الخیر إلاّ ثوابه، وکلّ شیء من الدنیا سماعه أعظم من عیانه، وکلّ شیء من الآخرة عیانه أعظم من سماعه»^۲؛ پاداش بدی را جز جزای آن چیز دیگر نباشد و پاداش کار نیک را جز جزای خیرش چیز دیگر نباشد.

خاطر نشان می‌گردد شنیدن وصف لذت‌های مادی و دنیایی انسان را مسحور می‌کند و گرنه خود لطفی ندارد و دیدن پدیده‌های کمالی اخروی که در متن جامعه‌ی حیاتی قرار گرفته است، انسان را مسرور و مسحور می‌کند و با

۱- حجرات (۴۹): ۱۳. ۲- نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۵.

شنیدن نمی‌شود از آن باخبر و آگاه گردید؛ مانند عروس زیبا که انسان با توصیف آن شاد نمی‌شود و برای شادمانی باید به دنبال آن و در جستجوی حجله‌اش باشد و برای درک پستی و نابسامانی هیولای زشت و عروس نازیبا که شنیدنش انسان را متحیر می‌کند، کاری جز این نیست که نقاب و چادر او کنار زده شود و چهره‌ی زشت‌تر از زشتش را دید. از این کلام نتیجه می‌گیریم که مزیت‌ها، دارایی‌ها، ثروت‌ها، شخصیت‌ها، بزرگی‌ها و مظاهر ظاهری منفی‌گرایان و بداندیشان جامعه نباید ما را مسحور کند و از حقیقت حق و از وجود مطلق دور گرداند. اگر منفی‌گرایی ما را بر منفی‌بافی‌های خود دعوت کرد، باید با لبخندی شیرین در پاسخ وی گفت: باش تا صبح دولتت بدمد و زشتی رخسار این عروس زشت‌تر از زشت را ببینی، آنگاه روشن می‌شود که در این شب تاریک در آغوش چه عروس نازیبایی نیروی انسانی خود را هدر داده‌ای؛ «سیجزون بما کانوا یقترفون»^۱.

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۳، ص ۳۵۶، بند ۱۶.

شناخت رهبر از دیدگاه وجود مطلق

بعد از شناخت وجود مطلق و حقیقت حق که چهره‌ی آشکار هستی است و بعد از شناخت پدیده‌های مقید؛ خواه شخص باشد یا شیء، لازم است سرسلسله‌ی پدیده‌های مقید را که واسطه‌ی بین وجود مطلق و پدیده‌هاست بشناسیم. جامعه و همه‌ی نمودهای مقید باید برای حرکت و مسیر تکاملی خود جنباننده‌ای داشته باشند که سزاوار این مرتبه از وجود باشد. پس باید قانون و طرحی ارایه دهیم که در جامعه، بدون برخورد با مکتب یا مذهب یا خدایی، رهبر را بشناسیم و هرگز به دسته‌ای متمایل نشویم.

شناخت چنین مرتبه‌ای از وجود و به عبارت ساده، شناخته رهبر را باید بر این سیاق پیاده کنیم که رهبر جامعه و مربی قافله‌ی پدیده‌های مقید باید نزدیک‌ترین پدیده‌ی مقید به وجود مطلق باشد؛ یعنی بزرگ‌ترین وجود مقید از میان وجودات مقید باشد.

لازم نزدیک‌ترین یا بزرگ‌ترین وجود مقید آن است که نسبت به وجودات مقید دیگر وجود

مطلق باشد؛ پس تمام وجودات مقید و محدود نسبت به وجود برتر، مقید و نسبت به وجود پایین تر مطلق می‌باشند. بنابراین، برای شناخت رهبر یا این وجود برین نیازی به شناخت اسم یا رسمی یا پُست و مقامی یا نشانه و علامتی یا زشت و زیبایی یا زور و نرمشی نداریم.

باید با شمشیر تفکر، تمام بت‌ها، اسم‌ها، استعمارها و زیبایی‌های پوشالی را گردن زد و درون این بت‌ها و زیبایی‌ها را جست‌وجو کرد تا در میان حجله‌ی برین، عروس زیبا را پیدا نمود. جایی که نه اسمی باشد و نه طلسمی، نه خرافات باشد و نه منفی‌گرایی، دیگر جای اشتباه، خویشی، دوستی، ملاحظه، ترس و وحشت نیست. باید با کمال جرأت و نهایت سرعت، این نوعروس و فارا به آغوش فکر و هنر کشید و لذایذ هنری رهبری او را شیرهی جان خود ساخت.

اینجاست که باید نظری به تاریخ هستی یا صفحه‌ی روزگار یا پرده‌ی پندار انداخت و در طول تاریخ، بر روی صفحه‌ی پندار، به برگ درخت هستی نگاه فراوان نمود و مشاهده‌ی

نمایان پیدا کرد که بر اثر عدم شناخت محک و عدم توان شناخت وجود برین چه مصیبت‌ها و شکست‌ها و چه نابسامانی‌ها و منفی‌گرایی‌ها، گریبان تاریخ ملک وجود را گرفته است. روزی ابولهبی آید و فردا ابولهبی دیگر و باز ما را اسیر اسم‌های دیگر کنند تا در میان این اسم‌های مستعار - که هر یک مزه‌ی جدیدی با خود می‌آورد - عروس زیبای ما را پنهان کنند و ما را به اسم امروز و فردا در تحیر و رکود نگاه دارند.

برای پایان دادن به تمام نابسامانی‌ها و منفی‌گرایی‌ها و تمام خرابی‌های استعمار باید دست تو سل به دامان آن عروس زیبا که وجود برین ماست زد و نقشه‌ی آلوده‌ی ابولهب‌ها و فردا و فرداها را خاتمه داد و با فریاد تفکر در بوستان عقل و بینش به نوا در آمد که ما را به دیروز، فردا و امروز و به من، شما، این و آن، آن‌ها و به هیچ یک از الفاظ و طلسم‌های استعمارگری نیازی نیست.

ما را مکتبی است که رهبرش «وجود برین» نام دارد که مظهر تمامی پاکی‌ها و کمالات است. اگر وجود برین را در بیابان یا خیابان، تاریکی یا

روشنایی، پستی یا بلندی، مشرق یا مغرب و هر کجا که جا باشد دیدیم و شناختیم، دست توسل به دامانش می‌زنیم و با شرایط زمان و مکانش کاری نداریم.

در این جا پرسشی گریبان ما را می‌گیرد که تعیین وجود رهبر از شرایط عام است یا نه؟ تعیین وجود رهبر - که بزرگ‌ترین پدیده‌ی مقید است - کار وجودی برین است یا نه؟ به این معنا که آیا وجود مقید برین را وجودات ضعیف می‌توانند تعیین کنند یا خیر؟ آیا وجود برین یا رهبر را، اشخاص، انتخابات، خوراکی‌های لذید، فریادهای پوشالی و وعده‌های دروغین می‌تواند تعیین کند یا خیر؟ آیا برای شناخت وجود برین که قافله‌سالار است، مردگانی چون خائنان و مزه‌هایی چون شیرینی و حیوانات موذی همچون کرکسان می‌توانند تعیین کنند یا خیر؟ این پرسش را باید از فکری جامعه‌شناس نسبت به این مسأله‌ی تجربی و از اندیشه‌ی حکیم و فیلسوفی نسبت به علم کلی آن سوال کرد.

دو شخص یاد شده بر مبنای این دو علم کلی - که پاسخ‌گوی تمام مسایل جامعه است - چنین

سخن می‌گویند: وجود برین یار رهبر را شاید خود جامعه بتواند تعیین کند. سپس با تعجیل تمام می‌گویند: خیر، خیر.

این کار جامعه نیست. لقمه‌ای بزرگ‌تر از دهان، درد فراوان به دنبال دارد؛ چون تعیین رهبری توسط جامعه با اشکالاتی همراه است که هر یک این قانون را ملغی می‌کند.

اشکال نخست: اگر وجودات کوچک‌تر می‌توانند وجود بزرگ‌تر را انتخاب کنند، پس این‌ها خود، رهبر رهبر می‌شوند؛ یعنی برای این که جامعه را به دست وجود برین دهیم، به وجودات زیرین نیازمند می‌باشیم و اگر وجودات زیرین چنین هنری را در جامعه به عهده گیرند، پس با قانون اصیل فلسفی مکتبی ما در گذشته منافات دارد که گفتیم پیشرفت جامعه محتاج وجود برین و رهبر است. افزوده بر این، چگونه می‌توان وجود زیرین و نور ضعیف، وجود برین و نور قوی را درک کند.

شیوه‌ی شناخت رهبر

برای شناخت رهبر و وجود برین باید دست توسل به دامان وجود مطلق زد و باید روی نیاز به

آن بی‌نیاز آورد و با کمک او، آن حکیم دانا و آن رهبر را شناخت، همچنان که در متن اصیل ادیان و حقیقت واقعی قرآن، این مسأله آشکار است که خداوند پیامبری فرستاده و رسولی تعیین کرده است و رسولان، اولیایی تعیین می‌کنند. و این سلسله تا به آخر ادامه دارد. پس اگر در قانون یا مکتب یا حزب یا دسته‌ای مشاهده کردیم که به شورا و انتخاب معتقد هستند، باید با کمال صراحت به آن‌ها گفت دیگر به قانون شما نمی‌شود اعتماد کرد؛ چون پایه‌ی این دیوار بر باد است.

انتخاب گردانندگان جامعه، انتخاب شوراهای پوشالی، انتخاب رؤسای مادی، برای جامعه نتیجه‌ای جز نابسامانی ندارد. همچنان که مشاهده می‌کنیم از ابتدای تاریخ تا به امروز، جامعه‌ی ما آلوده به نابسامانی‌های فراوان بوده است، که تمامی آن ریشه در همین مبانی غلط دارد.

اگر مبانی علمی قوانین قرآنی، عواطف انسانی، مجازات اسلامی، قصاص و حدود اسلامی و احکام دین اسلام در جامعه اجرا

نمی‌شود، نه به دلیل این است که نقصی در قوانین آن است، بلکه نقصی در انتخاب رهبر است؛ چون ما قوانین را محتاج قوه‌ی مجریه‌ای می‌دانیم که رهبر آن وجود برین باشد.

اگر اشکال بر جامعه اسلامی و اجرای قوانین اسلام وارد است، به دلیل آن است که شورا تشکیل دادند، بی‌سوادان، سگ‌بازان و زیباپرستان رهبر شدند که ابروی کمان قطامی شمشیر ملجمی می‌سازد و شمشیر ملجمی نه تنها بر فرق وجود برین امیر مؤمنان علیه السلام فرود می‌آید و آن را زهرآگین می‌کند، بلکه در واقع بر فرق جامعه‌ی وجودهای مقید فرود آمد و آن را آلوده ساخت؛ به طوری که مساوات وجودی و امتیازات حقیقی را از دست جامعه می‌گیرد و جامعه را به این روز تاریک‌تر از شب مبتلا می‌کند.

«وإذا ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فأتمّهن قال إني جاعلك للناس إماماً، قال ومن ذریّتی؟ قال لا ینال عهدی الظالمین»^۱.

۱- بقره (۲): ۱۲۴.

هنگامی که وجود مطلق، پدیده‌ی برین را در ژرفای دریای موج و پرتلاطم کشد و آن وجود برین تمامی آن دریای خروشان را ببلعد، وجود مطلق فریاد برآورد: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ من تو را برای مردم رهبر قرار می‌دهم. ابتدا می‌گوید: «اَنِّي»، یعنی این کار، کار من است نه کار شورا، نه کار هیاهو و جنجال و نه کار تبلیغات. این کار، کار خدایی است. و از آن پس به مخاطب خود که وجود برین است می‌گوید: تو را - نه غیر تو را - وجود برین قرار دادم؛ شاید برای این که دیکتاتورهای جامعه و سوسمارهای عیاش را به خاک مذلت کشد. سؤال می‌کند: «و من ذریتي؟» بچه‌های من هم می‌توانند؟ از عالم مطلق فریاد بر می‌خیزد: «باخبر باش که این کار ظالمین نیست.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «واصطفى سبحانه من ولده انبياء أخذ على الوحي ميثاقهم وعلى تبليغ الرسالة أمانتهم»^۱. برای انتخاب رهبر، خداوند از فرزندان نبی استفاده می‌کند و از طفل نبوت دو عهد می‌گیرد:

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱، بند ۳۳.

نخست، میثاق بر وحی به معنای صداقت در اندیشه.

دوم، تبلیغ رسالت به معنای رساندن حقیقت تا آنان که افکار مسموم به مردم می‌دهند و آن‌هایی که تن‌پروری پیشه کرده، مانند حیوانات ضعیف در گوشه‌های انزوا فرو می‌روند، بدانند که تبلیغ رسالت کار آنان نیست.

رهبر و رسول کسی است که در مقابل خدا مانند عبد ذلیل و فرد ضعیف باشد؛ اما در مقابل دشمن - اگرچه تمام جهان انسانیت باشد - با خون سودای دل کند؛ نه آن که در اندیشه‌ی خود بهره از گِل بگیرد.

«يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوِيهِمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ»^۱؛ ای مردم، سزاوارترین فرد برای رهبری وجودهای مقید، قوی‌ترین و بزرگ‌ترین وجود مقید و عالم‌ترین و روشن‌فکرترین فرد به وظیفه‌ی الهی و درک مسایل جامعه‌ی پدیده‌های مقید است.

پس اقوی و اعلم بودن از شرایط رهبری

۱- همان، خطبه‌ی ۱۷۲، ص ۵۵۸، بند ۲.

است. رهبری بی‌اندیشه و رهبری که نتواند فریاد «سلونی» زند، به کار جامعه نمی‌آید^۱.

بدان بزرگ‌ترین وجودات مقید نزد خداوند، وجود برین است که خود روشن و روشن‌گر دیگران است و پست‌ترین افراد نزد وجود مطلق، زیرترین وجود زیرین است که مقعد جامعه باشد که آن وجود امام جائر است که خود تاریک و تاریک‌نمای دیگران است».

از «فاعلم» که در ادبیات عرب از آن «بدان» استفاده می‌شود، ما را ارزشی نمی‌آورد، بلکه «بدان» در فرهنگ واژگان ما به معنای دیگری است. بدان یعنی «بنشان» نه آن که «بخوان»، نه بدان به معنای تنها فهم، بدان؛ یعنی بنشان. بنشان؛ یعنی جز به دنبال وجود برین رفتن خیانت به خود، به جامعه و به عالم هستی است.

پس باید برای سامان بخشیدن به جامعه و زندگانی عالم هستی از گفتن و فهمیدن تجاوز کرد، با آلات جنگی فکر و اندیشه به دنبال این

۱- همان، خطبه‌ی ۱۷۲، ص ۵۵۸.

وجود برین گام برداریم تا به واسطه‌ی آن، وجود مطلق را ملاقات کنیم و سعادت ابدی را در آغوش کشیم.

بعد از این که رهبر عالی وجودهای مقید و وجود برین را به دست آوردیم، بحثی پیش می‌آید که آیا همواره باید چنین رهبری در بین ما باشد یا مکتب او برای تکامل ما بسنده است؟ بعد از آن باید بحث نمود که چه کسی باید مکتب این رهبر برین را اداره نماید؟

در مرحله‌ی نخست بحث بسیار روشن است که رهبر، بارنگ، بو، گوشت و استخوان، کسی را رهبری نمی‌کند؛ یعنی وجود برین که رهبر شیرین ذایقه‌ی اندیشه‌ی ما گردیده است، نه آن است که سینه‌ی ستبری دارد و نه آن که قدی کشیده دارد؛ بلکه اندیشه‌ی کامل اوست که ما را رهبری می‌کند. پس اگر رهبر را دست طبیعت یا چنگال گرگان خیانت‌کار از میان ما ربودند، نباید بر سرزنان بگوییم و اره‌بر، بلکه باید این پرچم هستی را به دست بگیریم و مانند گذشته در ادامه‌ی مسیر تکامل پیشروی کنیم. پس اگر ما در مکتب خود به امام و نبی و اوصیای دوازده‌گانه

قابل شدیم، جای این اشکال نیست که کسی بگوید اینان در بین شما نیستند؛ زیرا اگرچه این رهبران جسمشان در میان ما نیست، اینان وجوداتی هستند که همیشه با روح و حقیقت خود در بین ما هستند، و لوای رهبری جامعه را به دست نمایندگان خود داده‌اند.

اما در پاسخ مسأله‌ی دوّم به طور صریح می‌گوییم: کسی می‌تواند این لوای حقیقت را به دست گیرد که تصرّف و تغییری در آن مکتب پیش نیاورد؛ نه این که هر لحظه و آنی قید و پیرایه‌ای بر این مکتب - به نام توضیح یا تبصره - ببندد؛ چون اگر این مکتب احتیاج به توضیح یا تبصره داشت، خود آن وجود برین می‌فرمود. پس اگر نماینده‌ی این رهبر دخل و تصرّفی در مکتب کرد، خودبه‌خود از سِمَت نیابت عزل می‌گردد.

بر افراد آن مکتب لازم است که به همین گونه از رهبر دوم مانند رهبر اوّل پیروی کنند؛ همچنان که پیروی از رهبر سوم و بعد از آن نیز لازم است. پس معنای ما از رهبر معنایی کلی است که مقید به زمانی خاصّ نیست؛ خواه وی شخص رسول الله ﷺ باشد یا حضرت امیر مؤمنان علیّ علیه السلام و

یا نواب خاص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یا نواب عام آن حضرت که حضرات کُمل و برکات و جودات برین می‌باشند؛ یعنی مراجعی که جامع علوم و عامل به دستورات و تعالیم مکتب باشند. در این حال، هیچ گونه تفاوتی میان این رهبر و رهبر نخست نیست؛ چون اگر در مراحل رهبری تفاوتی قایل شویم، در پیشبرد هدف و در جامعه ضعف پیش می‌آید.

بنابراین، پیروی از رهبر کنونی و رهبران معصوم علیهم السلام در ابتدا و انتهای مکتب برابر است؛ مانند آن که هر لحظه در خدمت رسول خدا ﷺ باشیم و به گفتار ایشان اعتماد و عمل می‌کنیم.

این جاست که امتیاز مکتب ما با دیگر مکاتب مادی و الهی ظاهر می‌شود: چون در مکتب‌های مادی، رهبری که لوای مکتب را به دست دارد، تصرفاتی تازه از خود به وجود می‌آورد؛ مانند داستان رهبری لنین و استالین و مارکس که هر یک بعد از یک دیگر ناآگاهی‌های خود را به یک‌دیگر نسبت دادند و در واقع خود جهل این رهبران را ظاهر کردند و پرروشن است که ما را با رهبران جاهل کاری نیست. یا مانند مکاتب

تحریفی آسمانی، چون تورات و انجیل و زبور که هر فردی بامداد زودتر از خواب خوش بر می‌خیزد، ریش در این کتاب مقدس می‌جنباند که در واقع اعتبار این کتاب را از بین می‌برد.

اما در مکتب الهی ما با آن که مکتب علم و دانش است نه تنها هیچ‌گونه تصرفی در آن نمی‌شود، بلکه تصرف رهبر، باعث برکناری او می‌گردد؛ چون رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی  می‌گردد؛ آنچه گفتنی بوده و جهان بشری به آن احتیاج داشته است برای ما بیان فرموده‌اند و این دلیلی است بس بزرگ بر اثبات خاتمیت مکتب و دین و رهبر ما که این دین و این مکتب و این قافله‌ی وجود و این جامعه را به منتهای کمال می‌رسانند و هیچ‌گونه کم و کاستی در آن پیدا نمی‌شود.

رسول الله ﷺ فرمودند: «حلال محمّد حلال ابدأً إلى یوم القيامة، وحرام محمّد حرام ابدأً إلى یوم القيامة»^۱.

زمان، نمی‌تواند کار سالم و قانون اصیل این مکتب را تغییر دهد؛ خواه انجام کار نیکی مانند

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹.

نماز باشد یا ترک کار زشتی مانند خوردن شراب و ترک حجاب یا ترک دیگر قوانین اسلام.

در جای دیگر فرمودند: «لا خیر فی العیش إلا لرجلین: عالم مطاع أو مستمع واع»^۱؛ جهان و زندگی به کام دو گروه است: رهبری که کلام وی مورد عمل قرار گیرد و پیروانی که با دل و جان به کلام آن رهبر گوش فرا دهند».

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «یغدو الناس علی ثلاثة أصناف: عالم و متعلّم و غشاء، فنحن العلماء، و شیعتنا المتعلّمون، و سائر الناس غشاء»^۲؛ مردم روزگار می‌گذرانند در حالی که بر سه نوع می‌باشند: عالمان، پس از آن شاگردان و سپس بیهوده گرایان و منفی پردازان. پس ما عالمان مردم هستیم و شیعیان ما شاگردان مکتب ما و دیگر مردمان مگسائی هستند که هر لحظه بر کنار ترش و شیرینی رحل اقامت می‌گسترانند.

پس آفرین بر ما و مکتب ما و نفرین بر تمام منفی گرایان و بیهوده پردازان که قافله‌ی بشریت را از حرکت به سوی تکامل باز می‌دارند!

۱- همان، ج ۱، ص ۴۰. ۲- همان، ص ۴۱، ح ۴.

انحراف رهبر

پس از آن که معنای جامعه و رهبر برین و رهبرزیرین روشن شد، باید به این مسأله معتقد بود که در رهبر برین به صورت مطلق انحرافی پیش نمی‌آید؛ چون در او، عصمت و پاکی مطلق حکومت می‌کند. روشن است که این قانون جز با رهبری امامان ما سازگار نیست؛ اما دیگران را قدرت ربودن این گوی از میدان نیست؛ چون کسی را جز حضرات معصومین علیهم‌السلام ادعای عصمت نیست؛ حتی خلفای اسلامی به اعتقاد خود آنان عصمت ندارند.

اما درباره‌ی رهبرزیرین هرگز ادعای عصمت پذیرفته نمی‌شود از این رو برای برقراری رهبری وی شرایطی تعیین شده که باید در اعتقادات و اعمال و کردار، تابع وجود برین باشد؛ پس اگر رهبری از رهبران زیرین، خلاف گفتار یا کردار رهبر برین را مرتکب شد، از سِمَت رهبری منعزل می‌گردد و به خودی خود کنار می‌رود.

انحراف رهبر یا در اعتقاد اوست یا در کردار او. انحراف در اعتقاد مانند بدعت‌هایی که خلفای اسلامی در دین ابداع کرده‌اند. مثلاً

جناب خلیفه گفت: «أنا أحرُّمهما؛ من این دو کار را حرام می‌کنم»، که در واقع خود را از سمت رهبری الغاکرد.

انحراف در کردار مانند کرده‌ی خالد بن ولید است. وی که از سران و رهبران جناب خلیفه می‌باشد، هنگامی که شب در منزل مالک بن نویره مهمان می‌شود، مالک را می‌کشد و پسرش را در اجاق آتش می‌سوزاند و همان شب با زن مالک همبستر می‌شود. جناب خلیفه او را مجازات نمی‌کند! این کار با الغای خالد و خلیفه از مقام رهبری برابر است.

با قانونی که در مکتب ما حکومت می‌کند، که نه دیروز می‌شناسیم و نه از فردا خبر داریم، نه خالد می‌شناسیم و نه به خلیفه اعتقاد داریم و با تمام طلسمات استعمار و استثمار مبارزه می‌کنیم، مسأله‌ی رهبران مقید در صفحه‌ی گیتی مشخص می‌گردد که هر کس در هر کجای گیتی و در زیر هر گوشه از آسمان که باشد، مساوق با هر ستاره‌ای که باشد و با هر قرعه‌ی فالی درگیر باشد، برای ما تفاوتی ندارد؛ یعنی اگر از او قانونی، تبصره‌ای، توضیحی، دستور و فرمانی در

موضع رهبری وی صادر گردید یا فعلی از او سر زد که با متن مکتب و قرآن الهی ما مخالفت و تباین داشت بی آن که وی را در محکمه‌ی قانون و قضاوت قرار دهیم - مانند مردی که زن خود را با یک جمله طلاق می‌دهد - از مقام رهبری ملغی می‌شود، ولی در وضع قانون جدید با این عمل غیر قانونی از جانب این رهبر، دو صورت استنباط می‌شود: اگر قانونی که وضع می‌کند کار درستی نباشد و به این کار اعتقاد داشته باشد؛ یعنی باور نماید که خدا و رسول تا به امروز اشتباه می‌کرده‌اند؛ چنان که بدعت‌های نخستین چنین بوده است، کفر او ثابت است؛ یعنی او را نجس می‌دانیم و در کنار دیگر اقسام نجاسات قرار می‌گیرد.

اما اگر وی بر مبنای بی بندوباری و عیاشی و خوش گذرانی و معتاد بودن به گناهان حیوانی، آلوده به این گناه شود، برای نمونه، در مقام رهبری شراب بنوشد، او را فاسق می‌دانیم؛ یعنی گناه کاری است که شایستگی رهبری را ندارد. پس رهبری که گناهی یا قانونی را از پنجه‌ی آلوده اش صادر نماید، یا کافر می‌شود و یا فاسق.

لازم است جمله‌ای را از باب متمم قانون فرعی مکتب اساسی قرآن تذکر دهیم و آن این که رهبر در مسایل شخصی و سلیقه‌های جزئی آزاد است و چون کارهای جزئی از امور وجدانی وجودی طبیعی ذوق‌های درونی انسانی است و هر انسانی به صورت فطری و ذاتی آزاد خلق شده است، آزاد است که مسایل شخصی خود را بر مبنای سلیقه‌ی شخصی خود انجام دهد. منظور ما از مسایل شخصی و سلیقه‌های جزئی، خوردن، خوابیدن، پوشیدن و کارهایی است که به امور عمومی انسان مربوط می‌شود.

«ومن لم يحکم بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون»^۱.

پس وجودهای برینی که از روی اعتقاد با حکم خدا ستیزه می‌کنند در زمره‌ی سگان، خوکان، بول، منی و خون هستند، چون اینان کافر و پوشندگان حق و حقیقت می‌باشند. این آیه بر بخش نخست بحث دلالت دارد.

رسول اکرم ﷺ فرمودند: «من أتى ذا بدعة

۱- مائده (۵): ۴۴.

فَعِظْمَهُ فَإِنَّمَا سَعَى فِي هَدْمِ الْإِسْلَامِ»^۱؛ رهبری که بدعتی به بازار آورد و آن را لباس عروس پوشاند و هر روز و هر ساعت از آن با فریاد استقبال کند، همانا در از بین بردن اسلام و قرآن همت نموده است.

پس چنین رهبری چه خانه‌ی کعبه را خراب کند و چه قرآن را بسوزاند یا بدعتی را زینت دهد، از وادی انسانیت خارج و در زمره‌ی کافران و سگان و وادی خبیث است؛ اگرچه این نابخردان را در مقابل قرآن توانی نیست و اگرچه این بی‌همتا را زینت محاسن نمی‌باشد، اما نتیجه‌ی کار آنان الغای رهبری خود و نابسامانی جامعه است.

شناخت تاریخی رهبران حقیقی

بعد از شناخت معنای کلی رهبران برین، لازم است وجود آن حضرات از جهت مصادیق تاریخی آن برای ما روشن شود؛ از این رو باید تعداد و موقعیت ایشان لحاظ گردد.

نبی اکرم ﷺ درباره‌ی شماره و ویژگی‌های

۱- ینابیع المودة، ص ۳۰۸.

آنان، نخستین نفر آنان و آخرین ایشان با اسم در روایات بسیاری نام برده است و عدد ایشان را دوازده نفر معرفی نموده است که اولین آن‌ها حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و آخرین آن‌ها وجود مبارک حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)؛ قائم آل محمد است. این احادیث بیان می‌دارد که حضرات معصومین علیهم السلام همه از قریش و از اهل بیت هستند. در این جا برای نمونه به ذکر یک حدیث تبرک می‌شود:

«عن سلمان: دخلت على النبي - فإذا الحسين عليه السلام على فخذي، وهو يقبل عيني، ويقبل فاه - ويقول أنت سيدي سيّد، وأنت إمام ابن إمام، وأنت حجة ابن حجة، وأنت أبو حجج تسعة تاسعهم قائمهم»^۱؛ سلمان فارسی، آن مظهر پاکی، گوید: به محضر مبارک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم؛ ناگاه حسین علیه السلام را بر زانوی مبارک جدش زیارت کردم. در حالی که جد بزرگوار ایشان دو چشم و دهان شریفش را می‌بوسید، می‌فرمود: تو بزرگ، فرزند بزرگی و تو پیشوایی هستی که پدرت هم

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۷۰، ح ۳.

پیشواست و تو دلیلی هستی که پدرت هم دلیل است و تو پدر دلیلان حقی. (یعنی پدر امام سجاده علیه السلام تا امام قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که نهمی آن دلایل قائم آن‌هاست).

امام دوازدهم در سال ۲۵۵ هـ ق تولد یافت و همه از وجود شریفش آگاه گشتند. پنج سال در میان مردم بود و در سال ۲۶۰ هـ ق به جهت فراوانی دشمنان و مصالح غیبی از نظرها پنهان شد. آن حضرت را دو غیبت است: غیبت صغرا و کبرا. در تمام زمان غیبت، آن حضرت را نایبانی هست.

نایبان غیبت صغرا را نواب خاص گویند که با حضرت رفت و آمد داشتند و هر کس مسأله یا کار دیگری داشت، به توسط آنان از حضرت پاسخ می‌گرفت. نایبان خاص چهار نفر هستند که در مدت ۸۹ سال از سال ۲۶۰ تا ۳۴۹ هـ ق نیابت حضرت را به عهده داشتند. این مدت را غیبت صغرا گویند.

اولین از آن چهار نفر ابو عمرو؛ عثمان بن سعید عمری است که از سال ۲۶۰ تا ۳۰۵ هـ ق نایب بود که نیابت وی به مدت ۴۵ سال به درازا کشید.

دومین نایب، ابو جعفر ابن عثمان عمری است که از سال ۳۰۵ تا ۳۲۶ هـ ق؛ یعنی به مدت ۲۱ سال نایب بود.

نایب سوم، ابوالقاسم حسین ابن روح نوبختی است که از سال ۳۲۶ تا ۳۲۹ هـ ق به مدت سه سال نیابت نمود.

چهارمین ایشان، ابوالحسن؛ محمد سیمری است که از سال ۳۲۹ تا ۳۴۹ هـ ق به مدت بیست سال نایب بوده است.

حضرت قائم علیه السلام شش روز پیش از وفات سیمری به وی فرمودند: شش روز دیگر از دنیا می‌روی و زمان غیبت صغرا و نیابت خاص به پایان می‌رسد و دیگر لازم نیست کسی را برای خود جانشین قرار دهی.

از این پس، غیبت کبرا شروع می‌شود و مردم باید در امور دینی و مسایل شرعی و احکام اسلامی به نواب عام من رجوع کنند. آنان افرادی هستند در میان عالمان شیعه که به احکام آشنایی کامل دارند و بر نفس خود مسلط و چیره می‌باشند و خود را از گناه دور می‌دارند. نیابت عام تا هنگام ظهور من که زمان آن معلوم نیست

ادامه دارد و هر کس ادعای دانستن وقت آن را کند، کاذب و دروغگوست.

پس مراجع وارسته نواب عام هستند که به فرموده‌ی امام: «الرَّادُّ عَلَيْهِمُ كَالرَّادِّ عَلَيْنَا، وَالرَّادُّ عَلَيْنَا كَالرَّادِّ عَلَى اللَّهِ». حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) می‌فرمایند: هر کس مخالفت این پاکان را کند، نه آن که جسارت کند یا تهمت زند، بلکه تنها مخالفت کند با ائمه‌ی هدی عليهم السلام مخالفت کرده است و هر کس با ما مخالفت کند، با خداوند مخالفت کرده است و کسی که با خدا مخالفت کند جایگاه وی معلوم است.

پس بر ما و هر فرد مسلمانی لازم و واجب است که در زمان غیبت کبرا از یکی از مراجع بزرگوار یا به تعبیر بهتر از آن مرجع اعظم که خواص عالمان از او تقلید می‌کنند و در شناخت موقعیت‌های جامعه و علم و تقوا بر دیگران فضیلت دارد، تقلید کنیم و معنای تقلید به معنای قلاده انداختن است، یعنی زمام امور زندگی خود را به آن مرجع بسپاریم و به گفتار وی گوش فرا دهیم. در غیر این صورت، کردار ما مورد پذیرش امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و

خداوند متعال نیست و مانند طفل بی صاحب در کوچه و خیابان حیرت، پرسه‌زنان خود را به ظلمت و گمراهی می‌افکنیم و اگر آن مرجع، حق را نیافته باشد و در آن زمان اشتباهی از وی سر زند، چون معصوم نیست، بلکه از معصوم کسب تکلیف می‌کند، پاداش زحمت وی را می‌یابد. پس ما را اضطرابی در عمل نیست. شاید ما شب‌ها را به هنگام خواب راحت سحر می‌کنیم؛ در حالی که آن گوهر تابناک، شب را تا صبح مانند ستاره‌ی آسمان چشمک‌زنان از کتابی به کتاب دیگر و از خطی به خط دیگر و از جمله‌ای به جمله‌ی دیگر سحر می‌کند. در این جا مناسب است دو نکته برای یادگار عرض کنیم:

۱- پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «علماء أُمَّتِي أَفْضَلُ مِنْ أَنْبِيَاءِ سَلْفٍ، وَمَدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دَمَاءِ الشَّهَدَاءِ»؛ عالمان امت من، این ستارگان آسمان حقیقت، از پیامبران الهی که در زمان گذشته بوده‌اند برترند و مرکب آن‌ها از خون شهیدان بالاتر است؛ چراکه این رهبران حقیقت، شجاع‌پرور و شهیدساز می‌باشند و آنچه درخت اسلام و ریشه‌ی ولایت به خون پاک شهیدان نیاز

داشته باشد، این حضرات بزرگوار هستند که تمام خون لازم را از نفس قدسی خود تأمین می‌کنند.

۲- بعد از این گفتار، حال کسانی که دم از دین، قرآن، اسلام و پاکی می‌زنند؛ هر کسی که باشد، بزرگ و کوچک، غنی و فقیر، دوست و دشمن، در هر صورت، در صورت مخالفت، چهره‌ی او را باید در میان دشمنان پیدا نماییم و او را از مریدان شیطان بدانیم. خود را در پناه دین و قرآن قرار می‌دهیم و از شرور زمانه به حضرتش پناهنده می‌شویم.

اسناد و مدارک اسلامی

نخستین مدرک برای قوانین اسلامی قرآن کریم است که هر مطلبی از مطالب و هر قانونی از قوانین که دلیل آن قرآن و آیات قرآنی باشد برای ما حجت و دلیل است.

ما بر این باور هستیم که هیچ‌گونه نقصان و تحریفی برای قرآن کریم پیش نیامده است و امتیاز قرآن کریم بر دیگر کتاب‌های الهی همین است که آن‌ها آلوده به دست‌های استعمار گشته است؛ اما قرآن کریم از هر گونه نقصی مصون و محفوظ مانده است.

دلیل بر عدم تصرف در قرآن مجید، نخست خود قرآن است که می‌فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ ما خود

قرآن را فرستاده‌ایم و خود، قرآن را نگه می‌داریم. خدایی که حافظ تمام حافظان است و قهار تمام قادران است با تأکیدهای فراوان می‌فرماید: ما، بله، ما، ماییم که قرآن می‌نویسیم و از عهده‌ی حفظ آن بر می‌آییم. از بلندای آیه‌ی شریفه بر می‌آید که خداوند می‌خواهد بر دهان بیهوده‌گویان گل‌نفرین بمالد و این خود بزرگ معجزه‌ی قرآن است که از بیهوده‌گویی بیهوده‌گویان خبر می‌دهد.

دلیل دیگر بر عدم تحریف قرآن روایات صحیحی است که از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام رسیده است؛ اگرچه روایاتی نیز برخلاف آن وجود دارد، اما آن‌ها را پایه و اساسی نیست.

دلیل سوم برای عدم تحریف قرآن مجید، علوم ادبیات و قوانین عقلی است. ما با صدای بلند و رسا می‌گوییم: هر کس را قدرت هست و می‌تواند اشکالی به قرآن ما وارد کند، پیش آید و این هنر را از خود نشان دهد و با پست‌ترین صدا

در دل دورترین مکان‌ها از کسی نشنیده‌ایم که بر قرآن کریم از جهت ادب و عقل اشکال شود و پاسخی از ما دریافت ندارد، ولی در دیگر کتاب‌های الهی، داستان به عکس است؛ نه دلیلی بر مصونیت این کتاب‌ها از تحریف دارند و نه گفته‌ای بر عدم تحریف و نه می‌توانند پاسخ اشکال‌های وارد بر آن مکتب را بدهند؛ چون هر روز سروری از سروران کلیسا از خواب برخاسته و دستی در آن کتاب برده و دیگر اصلی برای آن باقی نگذاشته است.

اگرچه همه‌ی پیامبران الهی برای ما محترم هستند؛ چنان‌چه خداوند می‌فرماید: «لا نفرق بین أحد من رسله»؛ تفاوتی میان پیامبران نیست و اگرچه کتاب‌های الهی نزد ما مقدس و محترم می‌باشد، پیامبران و کتاب‌های مقدسی که کلیسا معرفی می‌کند، هیچ‌کدام آن پیامبران و کتاب‌های الهی ما نیستند؛ چون نه آن پیامبری که با خدا کشتی بگیرد و خدا را به خاک مذلت زند از ماست و نه آن خدای بی‌عرضه خدای ماست؛ بلکه چنین گفته‌هایی همه نشخوارهای لذیذ کلیسا است. متأسفانه، در کتاب الهی آنان از

این مطالب فراوان است و این مطالب، همه مخالف عقل و برهان است و اعتباری برای این کتاب‌ها نزد ما نمی‌باشد و اطمینان ما از این کتاب‌ها سلب‌گریده است. بنابراین، قرآن کریم، تنها کتاب کامل آسمانی و مورد اطمینان است و دست تحریف دیگر کتاب‌های الهی را به زمین زده است.

البته، استفاده از قرآن کریم شرایطی دارد. برخی از آیات آن روشن است و همگان را مجال تفسیر و یافت معنای آن وجود دارد، ولی برخی از آیات آن متشابه است و ما باید برای معنای این آیات دست توسل به سوی خاندان وحی و نبوت؛ ائمه‌ی مصومین علیهم‌السلام دراز کنیم. کسی که آیات متشابه را از پیش خود معنا می‌کند، کسی است که پیامبر در حق او می‌فرماید: «من فسّر القرآن برأیه فلیتبوء مقعده من النار»؛ هر کس قرآن را از پیش خود تفسیر کند، گلوگاه زیرینش را از آتش پر می‌کند.

بعد از قرآن مجید، بزرگ‌ترین سند ما روایات است. روایات، همان کلمات نورانی است که از چهارده معصوم علیهم‌السلام به یادگار مانده است؛ خواه

نهج البلاغه باشد یا صحیفه‌ی سجادیه که هر دو برادر قرآن کریم هستند و خواه دیگر کتاب‌های معتبر؛ مانند: اصول کافی و فروع آن، من لایحضره الفقیه، تهذیب الاحکام و استبصار که این چهار کتاب را کتب اربعه گویند یا دیگر کتاب‌های معتبر روایی؛ مانند: بحار الانوار مجلسی، سفینه البحار حاج شیخ عباس قمی (صاحب مفاتیح الجنان)، و کتاب‌های شیخ صدوق؛ مانند: خصال، توحید، امالی صدوق، امالی شیخ مفید که با دیگر کتب روایی یک دوره اطلاعات عمومی مذهبی است که اگر شخصی بخواهد همه‌ی آن را به‌طور دقیق مطالعه کند، موی سرش سفید می‌شود.

گردآورندگان چنین کتاب‌هایی از بزرگان و علمای تشیع و امانت‌داران خزاین علوم الهی هستند. این حضرات همه عادل می‌باشند و گفتارشان مورد قبول عالمان تشیع است. امروزه، اگر ما را از حضرات معصومین علیهم‌السلام بهره‌ای است، نتیجه‌ی همان رنج‌های مداوم آن امانت‌داران است؛ ولی برای استفاده‌ی فقهی از

این روایات باید اطمینان به سند و راویان آن و دلالت آن روایت پیدا کرد.

در مسایل اسلامی هرگاه روایات با عقل سلیم مخالفت نداشته باشد، می‌شود از آن استفاده کرد و عمل به آن جایز است؛ ولی تحقیق سلسله سند روایات، صحت و سقم و جعلی بودن یا نبودن آن‌ها چون به علم رجال یا بیوگرافی و شخص‌شناسی و احتیاج به علم درایه یا فهم روایی دارد و این کار، کار همگان نیست، بلکه همراه با دیگر علوم مربوط به آن، عمری را باید سپری نمود و اگر همه بخواهند به دنبال این کار بروند، نظام جامعه مختل می‌گردد، بر دسته‌ای از مسلمانان واجب است به مقدار نیاز در این مسایل کوشش و تحقیق کنند و دیگر مسلمانان از این بزرگواران روحانی پیروی کنند. پس نمی‌توان هر کس که صبح‌گاه از خواب نشین برخاست بگوید این روایت صحیح یا ناصحیح است؛ سند دارد یا ندارد؛ بلکه این کار تنها از عالمان و خبرگان این راه بر می‌آید؛ همچنان که در تمام علوم و فنون جامعه این چنین است. باید برای شناخت قطعه‌ای طلا به

زرگر و برای شناخته درد بیمار به متخصص آن رجوع کرد و هرگز نمی شود برای شناخت قطعه ای طلا به آهن گر و یا برای شناخت بیماری انسان به دام پزشک رجوع کرد.

۴ ذهنیت با سنتها

می توان تمام ذهنیتها و سنتهای کامل، ناقص و وابسته به آدمی را به سه دسته کلی تقسیم نمود:

یکم. پندارهایی که ریشهی خرافی دارد و بدون قاعده و اساس درستی، مجموعه و جمعیتی را به خود مشغول ساخته است؛ خواه از گروههای عامی باشند یا از آنان که به ظاهر با برهان و استدلال رشد می کنند. این گروهها را می توان منفی گرا و سوفسطایی، به طور مقید یا مطلق، معرفی کرد؛ زیرا آنان به جایی می رسند که اعتقاد به «بی اعتقادی» پیدا می کنند و دنیای خود و دیگران را بی ثبات و دور از ضابطه ی

قانونی درست معرفی می‌کنند و با این کار،
چهره‌ی جامعه‌ی بشری را ناموزون و حقایق
ربوبی را کم‌فروغ جلوه می‌دهند.

تمامی این افکار و گروه‌ها حکایت از ضعف
و سستی اندیشه‌ی عمومی و سیاست‌بازی‌های
محدود افراد و جریان‌ات پیچیده‌ی گروهی دارد.

دوم. گروه‌ها و اندیشه‌های مادی و الحادی
که با وجود کثرت و فراوانی، از امری مادی که
میان آنان مشترک است، سرچشمه می‌گیرند و
جز من و ما، دنیا و ماده، چیز دیگری در اعتقاد و
مرام خود ندارند. به عقیده‌ی این دسته آنچه
هست، همین دنیا و موجودات محسوس آن
است و هر چیزی غیر از این امور، بی‌اساس و
دور از تحقق و واقعیت است.

این گروه‌ها - خواه غربی باشند یا شرقی - با
تمام تلاش‌های علمی و عملی نتوانسته‌اند
زمینه‌های محکمی در دنیا برای خود ایجاد کنند
و تنها با فریب و نیرنگ، پشتوانه‌های روبنایی را
اساس تبلیغات خود قرار داده و با فریب و
ارعاب خودنمایی می‌نمایند و مناطقی از دنیا را
مورد سلطه و چپاول قرار داده‌اند.

سوم. پیروان مکتب‌های الهی و آرمان‌های
دینی که با پذیرش و تثبیت موجودیت‌های
مادی، هستی را در چهره‌ی مطلق وجود و
حضرت واجب می‌یابند و تمامی موجودات و
هستی‌های محدود را مخلوق خدای خالق می‌دانند.
مکتب‌های الهی و سنت‌های دینی با
تفاوت‌های فراوان موجود، در دو امر اشتراک
دارند: نخست این که دنیای موجود، بی‌اساس،
دروغ و دور از واقعیت نیست؛ و دو دیگر این که
تمام این موجودیت‌های محدود، خالق بی‌حدی
دارد که پروردگار عالمیان است.

این گروه، هستی‌های مقید و ما و من را
می‌پذیرند و حقیقت و جوئی هستی را بدور از
اضافه و قید می‌دانند و هر یک از موجودات
مقید را دلیل آن وجود مطلق و دور از اضافه
می‌دانند.

البته، برای چنین اعتقادی لازم نیست همه‌ی
خصوصیات و صفات آن مطلق را دانست یا آن
را برهانی کرد و یا دید، بلکه تنها باوری از سر
اندیشه و دقت - اگرچه بسیط و بسته و دور از اما
و اگر - کافی است. برای داشتن چنین عقیده و

یافتی دلیل و مدرسه و کاغذ و قلم نیز لازم نیست. مؤمن می‌تواند با یافتی از خود، با وجود و محدودیت‌های خویش، عقیده‌ی کامل به واجب ربوبی و اطلاق الهی پیدا کند و بدون هر پیرایه و لفاظی، هستی مطلق و بی‌اضافه را باور دارد.

این رابطه‌ی اثباتی میان خالق و مخلوق و پروردگار عالمیان و افراد آدمی می‌تواند گذشته از اثبات خالق، موقعیت ارزشی افراد آدمی را مشخص کند؛ به طوری که می‌توان گفت: ارزش هر فرد به قدر همگونی او با حقیقت مطلق ربوبی است و دوری از کاستی‌ها و تخلق به خوبی‌ها گویاترین ملاک برای کمال فردی و گروهی است. فرد، جامعه و مردمی می‌توانند ارزشمند باشند که چهره‌ی توحیدی و رنگ و روی ربوبی داشته، از صفات ناهنجار و زشت دور باشند. بر این اساس، می‌توان تمام افراد و جوامع بشری را مورد شناسایی دقیق قرار داد و از فضایل و شر و شور آنان آگاهی یافت؛ زیرا تمامی کمالات بر اساس کمال مطلق استوار است و تمامی کاستی‌ها، دوری از کمال را حکایت می‌کند.

نسبی بودن سپاس و نفرین

از این بیان می‌توان نتیجه گرفت که نفرین و تشکر مطلق، نسبت به موجودات مقید سزاوار نیست و باید تشکر از هر کس به قدر خیرات او و نفرین بر هر کس به مقدار شرور و آفات او باشد. نباید به واسطه‌ی حسن و خیری در فردی کجی‌های او را نادیده گرفت؛ همان‌گونه که نباید به سبب وجود کاستی و نقصی در فردی، به خوبی‌ها و نیکویی‌های وی بی‌تفاوت بود؛ اگرچه باید نسبت به قوانین مقایسه در جهت کجی‌ها و خوبی‌ها حساس بود و کمیت و کیفیت آن را تضعیف نکرد؛ زیرا ممکن است نقصی، جای حسنی را در فرد باقی نگذارد؛ همان‌طور که ممکن است حسنی، نواقصی را محدود سازد. البته، جهات منفی، همیشه تخریب‌بیش‌تری به دنبال دارد؛ به طوری که یک بعد منفی، همچون کفر و شرک و عناد، می‌تواند آدمی را به نازل‌ترین مرتبه سقوط دهد و موجودیت‌های او را کم‌فروغ سازد.

پس باید کجی و کاستی را از فرد و جامعه دور داشت و هر یک از این امور را بر اساس تعادل و

تناسب پایهریزی کرد و ریشه‌ی تمام منفی‌گرایی‌ها، شخص‌پرستی‌ها و بت‌پرستی‌ها را از حریم آدمی برگند. باید محبت‌های افراطی بی‌مورد و تبعیض‌های نادرست را از دل‌ها زدود و به‌جای تشکر از باطل، از حق تشکر نمود و بر باطل نفرین کرد و به‌جای بت‌سازی و کمال‌بافی نسبت به زر و زور و تزویر، حق‌خواهی و حق‌یابی را دنبال کرد.

حاکمیت‌های خیالی و سالوس‌بازی‌ها و تزویرها نباید توده‌ی مردم را مسحور قدرت پوشالی و زودگذر خود سازد و نباید قافله‌ی بشری را همسوی خود گرداند. اهرم‌های فشار آنان نباید توده‌های مردمی را عاجز و مطیع گرداند و فرهنگ مردم را به بت‌سازی از اشخاص و فردگرایی وا دارد.

باید در تمام زوایای جامعه و میان افراد، چهره‌ی گویای کمال مطلق و حضرت حق در نظر آید و خوبی‌ها و بدی‌ها با آن سنجیده شود و چهره‌های معصوم و سالم از طاغوت باز یابی گردد.

زورمداران، زران‌دوزان و تزویرپیشگان را

نباید در هیچ مورد همراهی کرد تا چهره‌ی جان آدمی و صورت دنیای بشری رنگ و روی سالم توحیدی به خود گیرد، زمینه‌ی سالمی برای رشد، کمال و نفی طاغوت پیش آید و روشن شود که خوبی‌ها کجاست، افراد شایسته چه کسانی هستند و دغل‌کاران، عوام‌فریبان و سالوس‌بازان چه کسانی هستند.

بعد از شناخت اصل کمال و معرفت ربوبی - که همان توحید دینی است - و بعد از تحقق قانون مقایسه و کمال‌یابی - که دلالت بر ارزش هر فرد به مقدار عینیت کمال او می‌کند - آدمی برای قرب هرچه بیش‌تر به حق تعالی و صحت رابطه‌ی وی با او نیازمند سفیرانی از جانب حق است تا بشر را به کمالات عینی و حقایق دینی برسانند؛ حال در این رابطه باید دو امر را به دقت در نظر داشت:

نخست) ملاک‌گزینش سفیران الهی، قرب کمالی به حق و موقعیت معرفتی آنان است. نزدیک‌ترین پدیده‌ها به حق و برترین افراد وارسته، شایستگی چنین رسالتی را دارند؛ یعنی پدیده‌هایی که از اطلاق اضافی برخوردار باشند

و با آن که نسبت به کمال حق مقید می‌باشند، نسبت به دیگر افراد، چهره‌ی اطلاق‌ی و عالی‌ترین موقعیت‌های کمالی را دارند. این موضوع، هم در زمینه‌ی رسالت و هم در زمینه‌ی امامت معصوم مطرح است. این دو دسته از سفیران الهی؛ اگرچه در عنوان و ویژگی‌ها و آثار متفاوت می‌باشند، در ملاک، واحد و یکسان هستند.

دوم) گزینش و انتخاب این‌گونه افراد، در خور کسی جز حضرت حق نمی‌باشد و انتخاب و گزینش مردمی در این جهت کارساز نیست؛ زیرا شناسایی، یافت و معرفی این‌گونه افراد در شأن مربی و خالق آنان است و انتخاب عمومی، توان تحقق این امر را ندارد.

برای ارتباط درست فرد و جامعه با مبدء کمال باید گزینش حضرت حق ملاک قرار گیرد و از هرگونه اعمال سلیقه، خودخواهی، انحراف و اجحاف دوری شود و چینش طبیعی و تکوینی، زمینه‌ی شرعی و قانونی به خود گیرد و گرنه همان وضع می‌شود که در صدر اسلام و در اوج دین‌داری، بر پیروان دین پیش آمد و گمراهی و

تباهی، سراسر امت اسلام را بجز اندکی افراد خودیافته و به حق رسیده، فراگرفت و آنان را مانند امت‌های پیشین به تباهی و کجی و کاستی کشانید.

انتخاب الهی یا مردمی

در این جا باید نظر دقیقی به تاریخ دیانت انداخته شود و دید که چنین انحرافات با روزگار بشر چه نموده و چه شکست‌ها و نابسامانی‌هایی را بر وی تحمیل کرده؛ چرا که عدم رعایت انتخاب الهی و پذیرش آن، زمینه‌ی تمامی گمراهی‌ها بوده است.

آدمی، خود نمی‌تواند گزینش این امر را به عهده گیرد؛ زیرا در این صورت در واقع افراد عادی رهبر می‌شوند و وجودات زیرین، وجود برین را مشخص می‌سازند؛ در حالی که این امر هرگز ممکن نیست؛ چنان که تاریخ نیز بر عدم موفقیت بشر در این زمینه گواه است.

اگر امروزه، بشر درگیر ناهماهنگی‌های فراوان است، به‌خاطر همین امر است؛ زیرا وجود قانون و کتاب الهی به تنهایی کفایت نمی‌کند و باید جهات اجرایی آن، زمینه‌های درست دینی خود

را داشته باشد تا با قانون درست و اجرای سالم، آرمان‌های دیانت تحقق پذیرد.

هنگامی که رهبری در جامعه موقعیت درست و واقعی خود را نیابد، امور اجتماعی و قوانین دینی هرگز موقعیت سالمی نخواهد داشت و از کجی و کاستی دور نخواهد بود. پس نباید در پذیرش‌گزینه‌ش الهی اهمال و اجحافی پیش بیاید؛ هم در جهت سفیران معصوم؛ همچون رسول و امام - که در حیطه‌ی بیان الهی است و هم در جهت نیابت از آنان - که در حیطه‌ی تعیین معصوم به‌طور خاص یا عام می‌باشد.

سفیران معصوم - که همان رسول و امام هستند - راه و رسم درست و کامل موازین دینی را در جهت ارابه و اجرای آن بیان می‌سازند و قوانین کاملی را در جهت استمرار آن ارابه می‌کنند تا از گزند انحرافات بعدی دور بماند؛ همان‌طور که شیعه در جهت رهبری، چنین حساسیت‌هایی را داشته و در جهت رهبری معصوم و غیر معصوم - که همان نیابت خاص و عام است - موازین و شرایط خاصی را مشخص کرده است که با رعایت آن‌ها هرگز جامعه به

انحراف کشیده نمی‌شود؛ مگر آن که اهمال و انحراف یا اجحافی در آن پیش آید.

رهبران دین مقدس اسلام، در مقام عصمت، مشخص و محدود به افراد خاصی هستند و در ظرف عدالت نیز با آن که محدود و مشخص نیستند، از ضوابط خاصی برخوردار می‌باشند که با تخطی از آن ضوابط، از موقعیت رهبری ساقط می‌شوند؛ چرا که رهبری با قید عدالت است، محدود و مقید است و بدون وصف عدالت؛ فرد مسلمان صلاحیت رهبری اجتماعی و دینی را ندارد؛ زیرا همان‌طور که کارگزار بدون قانونمندی‌های مناسب و چارچوب‌های خاص نمی‌تواند اداره‌ی صحیح امور اجتماعی را به عهده‌گیرد، با بهترین قانونمندی‌ها نیز اگر مجری لایق و عادل نباشد، نمی‌توان جامعه را به‌طور صحیح اداره کرد؛ هرچند آن قانون، کامل‌ترین و بهترین قانون باشد؛ چرا که تحقق صحیح قانون در گرو مجریان سالم و تواناست.

شناخت پیشوایان شیعه

بعد از شناخت معنای کلی رهبران حقیقی، لازم است انطباق کلی با وجود خارجی حضرات

معصومین علیهم السلام روشن شود؛ همچنان که نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی تعداد و خصوصیات آن‌ها با اسم و عنوان، احادیث چندی دارد و فرموده است: تعداد ائمه‌ی هدی دوازده نفر است. اولین آنان حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و آخرینشان وجود مبارک حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)؛ قائم آل محمد است.

در این احادیث آمده که همه‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم السلام، از قریش و از اهل بیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستند.

حضرت امام عصر (عج) در سال ۲۵۵ هـ ق تولد یافت و در سال ۲۶۰ هـ ق به جهت فراوانی دشمنان و مصالح امت، حضرت پروردگار آن وجود شریف را از نظرها پنهان داشت.

آن حضرت را دو غیبت است: یکی غیبت صغرا و دیگری غیبت کبرا.

در تمام زمان غیبت، آن حضرت نیابانی دارد. نواب زمان غیبت صغرا را «نواب خاص» گویند که با حضرت رفت و آمد داشتند و مسایل ضروری را می‌پرسیدند و آن حضرت پاسخ می‌داد. نواب خاص، چهارتن بودند که در مدت

۸۹ سال، از سال ۲۶۰ تا ۳۴۹ هـ ق نیابت حضرت را به عهده داشتند.

آخرین نایب آن حضرت، «ابوالحسن محمد سیمری» است که از سال ۳۲۹ تا ۳۴۹ هـ ق به مدت بیست سال، نیابت داشته است. شش روز پیش از وفات ایشان، حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به سیمری فرمودند که شش روز دیگر از دنیا می‌روی و زمان غیبت صغرا و نیابت خاص با مرگ تو تمام می‌شود و دیگر لازم نیست کسی را برای جانشینی خود انتخاب کنی.

از این پس، غیبت کبرا شروع می‌گردد. مردم باید در امور دینی و مسایل شرعی و احکام اسلامی به نواب عام من - که در میان فقیهان شیعه هستند و با احکام دینی آشنایی کامل دارند و بر نفس خود مسلط و چیره می‌باشند و خود را از گناه دور می‌دارند - مراجعه کنند. نیابت عام تا هنگام ظهور من - که زمانش برای هیچ کس معلوم نیست - ادامه دارد و هر کس ادعای دانستن وقت آن را بکند، دروغ گو می‌باشد.

در اینجا بیان چند مطلب ضرورت دارد تا موقعیت نیابت عام و کلام آن حضرت بخوبی

روشن شود:

آن حضرت - همان‌طور که در نقل است - می‌فرمایند: «ذلك بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم»؛ عالمانی که چنین شرایطی دارند، بعضی از فقیهان شیعه می‌باشند و چنین نیست که همه‌ی آنان دارای این شرایط باشند. بنابراین، باید نسبت به صدر و ذیل همه‌ی حدیث؛ به‌ویژه نسبت به فقره‌ی یاد شده، توجه کامل داشت.

اگرچه امام علیه السلام در صدر حدیث از این طایفه به عظمت یاد می‌کند، در ذیل آن، به فقیهان نااهل اشاره نموده، به دوری و پرهیز از آن‌ها سفارش می‌کند؛ چنان که در صدر، ویژگی‌ها و شرایط این طایفه را بیان می‌فرماید که این شرایط از موقعیت بالایی برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که براحتی بر هر کسی انطباق ندارد، بلکه شامل کسانی می‌شود که از وارستگی و شایستگی بالایی برخوردار باشند.

باید توجه داشت که مراد از فقیه کسی نیست که بخشی از قواعد و فروع و مسایل و احکام خشک را بداند. همان‌طور که معنای لغوی و اصطلاح دینی آن ناظر به این معناست. فقیه

«عالمی ربّانی» را گویند که اصول و فروع دین، عقاید و اخلاق اسلامی را در خود متحقّق ساخته و آن را به‌خوبی مورد بازیابی قرار داده باشد.

پس همان‌طور که هر فقیهی بدون شرایط لازم نمی‌تواند منظور نظر آن حضرت باشد، هر صاحب فروعی نیز نمی‌تواند چنین موقعیتی را یابد، بلکه آن دسته از عالمان را باید مورد نظر حضرت دانست که در اندیشه و عمل، فروع و اصول و عقاید و اخلاق، شایستگی‌ها و وارستگی‌های لازم را دارا باشند. بر این اساس است که باید گفت: نیابت عام - همان‌طور که از عنوان آن بر می‌آید - امامت مستقل نیست و مشروط به شرایطی است که با فقدان هر یک از آن‌ها از اعتبار شرعی ساقط می‌شود و نصاب لازم برای اطاعت و پیروی را از دست می‌دهد.

امام علیه السلام نسبت به این‌گونه عالمان ربّانی و عارفان صمدانی - که چشم و چراغ جامعه و مردم می‌باشند - فرمودند: «الراء عليهم كالراء علينا»؛ مخالفت با آنان مخالفت با ما می‌باشد و مخالفت با ما مخالفت با خداست و مخالفت با خدا چیزی جز شرک و عناد و گمراهی نیست.

از بیان این امور بخوبی روشن می‌گردد که مؤمنان و شیعیان بحق و پیروان حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت مشکلی ندارند و باید در امور دینی و تمام اموری که به تکلیف و دیانتشان مربوط است، هماهنگی لازم را با عالمان ربّانی و نمایان روحانی آن حضرت داشته باشند. هرگونه مخالفت و کوتاهی در این متابعت، کجروی، انحراف و انحطاط است.

عالمان ربّانی و نمایان روحانی، آزاد و مستقل نیستند، بلکه عنوان نیابت را به طور مشروط و با حفظ شرایط دارا هستند. آنان با کم‌ترین تخطی فکری و عملی، در حدّ سقوط عنوان، در مخاطره‌ی کامل قرار می‌گیرند و ملاک اطاعت را از دست می‌دهند و کلامشان برای اطاعت نفوذی ندارد.

پیروی از فقیهان دارای شرایط موجب سعادت مؤمنان می‌گردد و عدم توجه به آن آدمی را همچون کودک بدون مربی و دور از صاحبی می‌گرداند که هر لحظه انتظار گمراهی و تباهی وی می‌رود.

اشتباه فقیه در زمان غیبت!

در این جا این پرسش پیش می‌آید که در عصر غیبت و نیابت عام، اگر عالمان ربّانی - که ملاک و میزان برای دیانت اهل ایمان هستند - در خطا افتند، چه می‌شود؟ زیرا آنان؛ هر چند اهل تقوا و آگاهی باشند، معصوم از خطا و کاستی نمی‌باشند.

در پاسخ باید گفت: تکلیف آدمی به توان موجود او بستگی دارد. در زمان غیبت که امامی به ظاهر وجود ندارد، به ناچار باید آگاهی و تقوا را پشتوانه قرار داد. حاملان دیانت که صاحبان شرایط می‌باشند، در هر عصری وجود دارند. آنان به قدر توان خود می‌کوشند تا مبانی و احکام دیانت را تحصیل کنند و به مردم ارایه دهند - که بسیاری از آن احکام مطابق واقع است - و اگر مشکلی در تحصیل واقع پیش آید، برای مؤمنان اشکالی ندارد؛ چون به تکلیف خود - که مراجعه به خبره و آگاه و ارسته است - عمل نموده‌اند، و مجتهد نیز مشکلی نخواهد داشت؛ زیرا توان خود را بذل کرده است و به بیش از آن مکلف نیست.

هنگامی که مجتهد کوشا - در حالی که دیگران شب‌ها تا صبح به خواب خوش فرو می‌روند - بذل توان کرده، از کتابی به کتاب دیگر و از ورقی به ورق دیگر، شب را به سحر می‌رساند تا حق و تکلیف روشن گردد، دیگر دغدغه‌ی خاطری برای مؤمنان و اهل اجتهاد پیش نخواهد آمد.

بیان حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می‌فرمایند: «علماء أمتي أفضل من أنبياء سلف» و «مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء»؛ علمای امت من از انبیای پیشین برترند و ثمرات علمی آنان از خون شهدای راه دین بالاتر است، چه گوارا و دل‌نشین است! با آن که کم‌تر افرادی را در بر می‌گیرد.

بعد از این بیان امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و تحلیل و تحدید آن، حال کسانی که دل درگرو غیر حق بسته‌اند، از راه حق دور می‌شوند و با هر اسم و رسم و نام و عنوان و با هر شکل و شمایل در کمین خلاق خدا هستند بخوبی روشن می‌گردد. پس باید در بند ظاهر و صورت نبود، بلکه ملاک و واقع را به خاطر داشت تا ضمن محروم نشدن از خوبی‌ها گرفتار گرگ‌های به ظاهر دینی نگردید.

مسند و مدارک اسلامی

برای پی بردن به درستی، عمق و عظمت مدارک شرعی فتوا و استنباط، به صورت خلاصه در این رابطه مطالبی بیان می‌شود تا کوشش و دقت در باب اجتهاد شرعی شیعی برای همه تا حدی روشن شود.

منابع استنباط عبارت است از: قرآن کریم و سنت حضرات معصومان عليهم السلام.

یکم: قرآن کریم

نخستین مدرک مبانی دینی و شرعی در تمام زمینه‌های علمی، عقلی و عرفانی، قرآن کریم - این تنها کتاب آسمانی محفوظ مانده از خلل - است که دلیل بر سلامت آن خاتمیت و دلیل بر خاتمیت، سلامت آن می‌باشد؛ زیرا با وجود خاتمیت قرآن کریم لزوم قدری در حکمت الهی برای تحریف و کاستی آن انتظار نمی‌رود تا کتاب دیگری جایگزین گردد - مانند کتاب‌های آسمانی پیشین که هر یک تحریف و تخریب شده و زمینه‌ای برای قرآن کریم بوده‌اند و ضمن آن که صلاحیت خاتمیت را نداشته‌اند، زمینه‌ی کتاب نهایی را فراهم آورده‌اند. از طرف دیگر، سلامت

قرآن، خود دلالت بر خاتمیت آن می‌کند؛ چراکه با وجود کتاب آسمانی نهایی و بدور از هر گونه تحریف و خلل، نیازی به کتاب آسمانی دیگر نیست.

دوم: سنت حضرات معصومین علیهم‌السلام

دومین دلیل محکم و آخرین دلیل در جهت تحکیم مبانی دیانت اسلام، سنت حضرات معصومین علیهم‌السلام؛ یعنی آقا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام تا حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.

تمام آموزه‌ها و سیره‌ی عملی آنان بعد از اثبات حجیت، برای فتوا مورد استفاده قرار می‌گیرد. این سنت توسط حاملان علم و معرفت و کتاب‌های آنان - از کتاب‌های چهارگانه تا دیگر مجامع روایی - به ما رسیده است.

تحقیق و بررسی هر یک از احکام و قوانین و انطباق آن‌ها با کتاب و سنت؛ بدون آن که ممانعتی با عقل سلیم و اندیشه‌ی صحیح داشته باشد، کاری بس دشوار و گسترده می‌باشد؛ به طوری که صاحبان علم و اندیشه و دل‌باختگان

دین و دیانت را تا آخرین لحظات عمر به خود مشغول می‌دارد.

این نوع از استنباط با مدارک موجود، راه را بخوبی بر همه‌ی مؤمنان هموار می‌سازد، ضمن آن که تمام راه‌های ابهام و اهمال را می‌بندد؛ اگرچه بازیابی و وصول به احکام و مبانی دین، در این نوع استنباط، چندان آسان نیست و کسانی که این امر را سهل و آسان می‌انگارند، جز سستی و خمودی راهی نمی‌پیمایند.

در این جا این بحث پیش می‌آید که عقل و اجماع، که از مبادی استنباط محسوب می‌شود، چه جایگاهی در فرایند استنباط دارد؟

اجماع

درباره‌ی اجماع باید گفت: هیچ دلیل اثباتی محکمی بر حجیت آن وجود ندارد، بلکه بیش از دلیل اثباتی دلیلی بر رد آن می‌توان یافت. اساساً اجماع ریشه‌ای بیگانه دارد و از اهل سنت به شیعه کشیده شده است؛ ضمن آن که در میان اهل سنت نیز به طور نامشروع و غیر نامیمونی اعتبار یافته و ملاک حجیتی نداشته است.

پس اجماعی که در شیعه گفته می‌شود، خود

یک «شهرت» است و دلیلی بر حجیت آن وجود ندارد و تنها نظریه‌ی دسته‌ای از حضرات علما و فقها اجماع نام گرفته است. اجماع، اگر دارای ملاک روایی باشد، مأخذ، همان مدرک خواهد بود و چنانچه مدرکی نداشته باشد و از متأخرین باشد، اساس علمی ندارد و اگر از قدما باشد، می‌توان قول معصوم را از آن کشف کرد؛ با این بیان که وقتی دسته‌ای از فقیهان فتوایی داده‌اند که در میان مآثورات هیچ مدرکی ندارد، وثاقت و آگاهی آنان ایجاب می‌کند که فتوایی بی‌دلیل نداده باشند و با توجه به این که دسته‌ای از دلایل شرعی ما به‌طور قهری و یا به جهت ستیز دشمنان دین نابود گردیده، باید گفت ملاک این فتوا، از بین رفته است و فقیهان ما از آن اطلاع داشته‌اند. بنابراین، می‌توان در میان تمام اجماعات، تنها به «اجماع غیر مدرکی قدمایی» اهتمام داشت.

عقل

عقل و احکام عقلی را می‌توان به دو گونه تعبیر و تعریف کرد:

نخست آن که مراد از عقل، همان قدرت تحلیل و دریافت درست و فهم مبانی دینی است

که موضوع برای فهم کتاب و سنت است. در این حال، عقل چیزی در مقابل کتاب و سنت یا اصلی جدا از آن دو اصل کلی نیست، بلکه وسیله و چراغی برای اعمال و ترسیم صحیح آن دو اصل می‌باشد.

دوم این که مراد از آن، احکام ضروری و لابدیتهای عقلی است که در این صورت، مراد از آن، ارشادات احکام و مبانی دینی است که امری جدا از آن دو نمی‌باشد.

بنابراین، عقل و احکام قطعی آن مورد پذیرش دین است. دین، اصلی جدای از کتاب و سنت ندارد و همان‌طور که عقل مصدق دین و مثبت اعجاز نبی است، دین نیز احکام عقل و ادراکات کلی آن را از گزاره‌های صادق خود می‌داند؛ به‌طوری که دین در رأس عقل و شرع، «عقل مبین» به حساب می‌آید و انکار و استنکار و تنافی و تضادی میان آن دو نمی‌باشد.

۵ ولایت فقیه

اساسی‌ترین پایه‌ی دین مقدس اسلام ولایت است و اصلی‌ترین صاحبان آن انبیای بزرگوار علیهم‌السلام می‌باشند که در رأس آن‌ها خاتم رسولان؛ حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندان پاکش ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام قرار دارند. ولایت آنان مطلق است و بر مردم واجب است که از آنان اطاعت کامل و مطلق داشته باشند. حال این امر پیش می‌آید که آیا ولایت فقیهان جامع شرایط نیز به گونه‌ی مطلق است یا خیر؟ این امر معرکه‌ی آراگشته و به صورت گسترده اختلاف نظرها را به وجود آورده است؛ عده‌ای آن را تا آن‌جا محدود

نموده‌اند که برای فقیه، تنها ولایت بر کودکان صغیر و دیوانگان را می‌شناسند و دسته‌ای این امر را به‌طور گسترده پذیرفته‌اند. این مسأله، تحقیق بیش‌تری را می‌طلبد تا ریشه‌ی اختلاف نظرها بیان شود و نظر نهایی ارایه گردد.

نوشتار حاضر بررسی این مهم را به عهده دارد.

آنچه به نظر می‌رسد این است که دین اسلام به یقین دینی است که تنها سلسله آموزه‌های فردی نیست و به هدفی بالاتر از فردانیت می‌نگرد و رسیدن به اجتماع و تشکیل حکومت هدف‌مند سرلوحه‌ی آن است؛ چراکه با نگاهی به احکام اسلامی و شیوه‌های رفتاری پیامبران و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام روشن می‌گردد که به اجتماع و اداره‌ی آن بسیار اهمیت داده شده و از آن‌جا که احکام فقهی اسلام، مجموع گزاره‌هایی است که در آن، مصالح و مفاسد اجتماعی در نظر گرفته شده، روشن می‌گردد که اسلام با تشکیل حکومت در صدد سلامت و سعادت انسان

است و دلیل‌های عقلی و نقلی فراوانی بر این مطلب دلالت دارد و وضوح این امر قابل انکار نمی‌باشد.

حال این بحث پیش می‌آید که از نظر اسلام چه کسی باید رهبری حکومت را بر عهده گیرد؟ و حدود اختیارات او تا چه اندازه است؟ البته، در مورد اختیارات ولی فقیه بدون در نظر گرفتن مسأله‌ی حکومت باید سخن گفت، ولی چون این اختیارات، تنها در زمان رهبری جامعه تبلور می‌یابد، به ناچار از دیدگاه حکومت به این بحث پرداخته می‌شود.

از شرایط مهم رهبری در زمان غیبت، فقاقت و آگاهی کامل از مبانی دیانت است؛ زیرا اجرای احکام مقدّس اسلام بدون این امر ممکن نیست و کسی می‌تواند آن را بر عهده داشته باشد که بر مجموع آموزه‌ها و مقاصد شرع اشراف کامل داشته باشد؛ اگرچه عدالت و مدیریت نیز دو شرط اساسی دیگر آن است، که با تحقق این سه شرط، شرایط رهبری در فردی تبلور می‌یابد.

حدود اختیارات

در زمینه‌ی حدود اختیارات ابتدا می‌توان از این جایگاه سخن گفت که در زمان غیبت کبرا، جانشین امامان معصوم علیهم‌السلام فقیه دارای شرایط است و اگر وی زمینه را برای تشکیل حکومت آماده ببیند، باید تشکیل حکومت دهد و رهبری را در دست گیرد، ولی این کلام پیش می‌آید که آیا اختیارات امام معصوم علیهم‌السلام به ولی فقیه تفویض شده است یا نه؟ اگر نتوان به طور محکم این امر را ثابت کرد، نقض غرض دیانت می‌شود؛ زیرا تشکیل حکومت بدون اختیارات فایده ندارد و ناگزیر چنین خواهد بود.

حرف دیگری که در این زمینه مطرح است، چگونگی اطاعت از ولی فقیه است که دسته‌ای از عالمان آن را مانند پیروی از پیامبر و ائمه‌ی معصوم علیهم‌السلام می‌دانند و بر این نظر هستند که اطاعت از ولی فقیه همانند اطاعت از پیامبر و ائمه، بدون چون و چرا و در تمام زمینه‌ها مطلق می‌باشد. عده‌ای در مقابل، ولایت فقیه را محدود به موارد خاصی دانسته‌اند.

شیخ انصاری

مرحوم شیخ رحمته‌الله در کتاب *المکاسب المحرمه*^۱ با طرح این بحث که چه کسانی حق تصرف در اموال کودکان، دیوانگان و دیگر افرادی که قادر به تصرف در اموال خود نیستند را دارند، می‌فرماید: از افراد دارای حق تصرف، فقیه جامع شرایط است و به این مناسبت بحث ولایت فقیه را به طور مشروح مورد بررسی قرار می‌دهد.

ایشان پس از بیان منصب‌های سه‌گانه، با استفاده از دلایل عقلی و نقلی، ولایت مطلقه را برای ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام اثبات می‌کنند و سپس به اثبات ولایت برای فقیهان می‌پردازند.

دو نوع حکومت

جناب شیخ در این بحث، ولایت را به دو صورت قابل فرض دانسته‌اند:

۱- حکومت و سرپرستی اجتماع توسط فقیه

۱- ر.ک: انصاری، مرتضی، *المکاسب المحرمه*، ج ۳، لجنة تحقیق، قم، مجمع الفکر الاسلامی، الطبعة الاولى.

بدون این که تصرف فقیه منوط به اذن تصرف از دیگران باشد و وی در انجام تصرف مستقل باشد.

در این فرض می‌فرماید: به عقیده‌ی ما اگرچه اصل نیابت فقیه از طرف امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) مسلم می‌باشد؛ دلیلی در دست نیست تا با استناد به آن وی را از همه نظر به منزله‌ی امام معصوم علیه السلام فرض شود و وظایفی را که برای معصوم تصور می‌گردد؛ مانند: تبلیغ احکام، ولایت و حق تصرف در اموال و نفوس دیگران، برای فقیه نیز قایل شد. از این بیان روشن می‌گردد که اصل نیابت مسلم است؛ ولی عموم نیابت مورد خدشه است.

شیخ رحمته الله علیه در پایان، از این فرض دفاع می‌کند و می‌گوید: عده‌ای به خاطر پاره‌ای از روایات همچون مقبوله‌ی عمر بن حنظله و... معتقدند که این اخبار، تنها فقیه را موظف به تبلیغ احکام و بیان حلال و حرام الهی، همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی اطهار علیهم السلام می‌دانند؛ اما مسأله‌ی حکومت

و سرپرستی اجتماع را برای وی ثابت نمی‌کند.
۲- دیگران در تصرف مستقل نمی‌باشند و در بسیاری از کارها نیازمند اذن وی هستند؛ اگرچه فقیه خود نیز استقلال عمل ندارد و مستقل در تصرف نیست^۱.

شیخ رحمته الله علیه پس از بیانی مبسوط، در معنای دوم می‌فرماید: کارهایی که به نوعی جنبه‌ی عمومی دارد بر دو دسته است:

الف- اموری که مشروعیت آن محرز و مسلم است؛ به گونه‌ای که با نبودن فقیه بر مردم واجب کفایی است و اقدام آن مطلوبیت دارد؛ همچون آماده کردن مرده‌ی بدون سرپرست برای دفن.

ب- کارهایی که مشروعیت آن مشکوک است؛ مانند: اقامه‌ی حدود توسط شخصی غیر از معصوم، تزویج دختر غیر بالغ به وسیله‌ی کسی غیر از پدر و جد، فروش اموال غایب و... که باید دانست فقیه تنها در گونه‌ی اول ولایت دارد؛ اما در گونه‌ی دوم باید با مراجعه به ادله‌ی دیگر،

۱- ر. ک: همان، ص ۵۴۵.

مشروعیت تصدی کارها را احراز نماید و ادله‌ای که به منظور ولایت فقیهه ارایه گردیده است مشروعیت این گونه اعمال را نمی‌رساند.

در نهایت شیخ رحمته به بررسی روایات «إِنَّ السُّلْطَانَ وَلِيُّ مَنْ لَا وَلِيَّ لَهُ» می‌پردازند و در ادامه، در صورتی که ولی فقیه نباشد، ولایت عدول مؤمنان را مطرح می‌نماید^۱.

صاحب جواهر (شیخ محمد حسن)

مرحوم صاحب جواهر ابتدا در کتاب «جواهر الكلام»، با بیان جواز اقامه‌ی حدود برای فقیه، از ولی فقیه به عنوان «حاکم اسلامی» یاد می‌نماید و می‌فرماید: «و حیث كان فقد قيل، والقائل الإسكافي والشيخان و غیرهم علی ما حکي عن بعضهم یجوز للفقهاء العدول العارفين بالأحكام الشرعیة عن أدلتها التفصیلیة إقامة الحدود في حال غیبة الإمام علیه السلام كما لهم الحكم بین الناس مع الأمن من ضرر سلطان الوقت، و ینبغی علی الناس مساعدتهم علی ذلك كما ینبغی مساعدة الإمام علیه السلام، بل هو المشهور بل لا أجد فیة

۱- همان، ص ۵۵۸.

خلافاً إلا ما حکي عن ظاهر ابني زهرة و ادريس»^۱.

- به هر صورت، برخی از فقیهان، مانند: اسکافی، شیخ طوسی و شیخ مفید گفته‌اند: فقیهانی که احکام شرع را از دلایل تفصیلی آن به دست می‌آورند و عادل هستند می‌توانند در زمان غیبت امام علیه السلام به اجرای حدود بپردازند، همچنان که می‌توانند در صورت ایمن بودن از حاکمان وقت، به قضاوت بین مردم بپردازند و یاری آنان بر مردم واجب است؛ همان گونه که یاری رساندن به امام معصوم علیه السلام واجب است. این حکم در میان فقیهان مشهور است، بلکه مخالفی بر آن نیافتیم و تنها ظهور گفته‌ی ابن زهره و ابن ادريس با آن موافق نمی‌باشد.

وی تا آنجا پیش می‌رود که با استناد به آیات و احادیث، همه‌ی اختیارات معصوم را برای ولی فقیه قایل می‌شود؛ مگر بعضی موارد؛ مانند: جهاد که می‌فرماید: فقیهان در این امر وارد نشوند؛ چون احتیاج به نیرو و... دارد که آن را در اختیار ندارند.

۱- جواهر الكلام، ج ۲۱، ص ۳۹۴.

مرحوم صاحب جواهر در پایان به بیان بعضی از روایاتی می‌پردازد که اختیارات فقیه را محدود می‌کند و آن را در جهت سند تضعیف می‌کند و صحیح نمی‌داند.

هم‌چنین در کتاب قضا^۱ در تعریف قضا می‌فرماید: «و عرفاً ولاية الحكم شرعاً لمن أهلیة الفتوى بجزئیات القوانين الشرعیة علی أشخاص...»^۲ و در ادامه روایاتی را در مورد اختصاص منصب قضا به فقیهان بیان می‌کند.

افزوده بر این، وی در همین کتاب^۳ پس از ذکر روایاتی در این زمینه که چه کسی شایستگی قضا دارد می‌فرماید: «و حیث كان، فمع عدم حضور الإمام علیاً كما فی هذا الزمان ینفذ قضاء الفقیه من فقهاء أهل البيت الجامع الصفات المشترط فی التقوی المذكور...» تا آخر که می‌فرماید: فقیهان از طرف ائمه علیهم السلام برای حکم کردن میان مردم از جانب ما منصوب هستند؛ حتی از عبارت به دست می‌آید

۱- جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۸-۹.

۲- همان، صص ۸-۹. ۳- همان، ص ۳۰.

که فقیهان در زمان حضور نیز می‌توانند قضاوت نمایند و به نیابت از ائمه علیهم السلام در بین مردم حکم نمایند.

دیدگاه حضرت امام خمینی

حضرت امام در کتاب بیع^۱ به مناسبت بحث از حق تصرف در اموال کسانی که قادر به تصرف در اموال خود نیستند؛ ولایت را به صورت مطلق برای فقیه به تفصیل ثابت می‌دانند.

ایشان نخست از بعد سیاسی اسلام سخن می‌گویند و نسبت به تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت و نیاز به آن، دلایلی را بیان می‌کنند، آن‌گاه از شخص والی سخن به میان می‌آورند و می‌فرمایند: «مسلم است که ولایت عامه و خلافت کلیه‌ی الهیه از آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و در این مورد اختلاف و شکی نیست؛ اما در زمان غیبت؛ اگرچه ولایت و حکومت برای شخص معینی قرار داده نشده، به

۱- ر.ک: (امام) خمینی، روح الله، البیع، ج ۲، قم، مؤسسه‌ی

اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۰ق، ص ۴۵۹.

حسب عقل و نقل واجب است که حکومت اسلامی برپا شود و باقی بماند.» حضرت امام در ادامه می‌فرمایند: «از آن جا که حکومت اسلامی در جهت اجرای قانون و بسط عدالت الهی تشکیل می‌شود؛ به ناچار باید در والی دو صفت که اساس حکومت قانونی است در وی باشد. این دو صفت عبارت است از علم به قانون و عدالت.» حضرت امام با ارایه‌ی ادله‌ای شرط بودن این دو صفت را برای ولی فقیه اثبات می‌نمایند و سپس نسبت به حد ولایت فقیه بعد از ولایت رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی اطهار  می‌فرماید: «فللفقیه العادل جمیع ما للرسول و الائمة  مما یرجع الی الحكومة والسیاسة، ولا یفعل الفرق؛ لأنّ الوالی (أی شخص کان) هو مجری أحكام الشریعة والمقیم للحدود الإلهیة والآخذ للخراج وسائر مالیات...»^۱ و سپس وجوب اطاعت جمیع مردم از فقیه عادل که موفق به تشکیل حکومت اسلامی می‌گردد را بیان می‌کند و همچنین

۱- همان، ج ۲، ص ۴۶۶.

می‌فرماید: «بر فقیه عادل واجب است که جهت تشکیل حکومت قیام نماید.».

ایشان سپس روایاتی را برای ولایت مطلقه فقیه ذکر می‌کنند و در ضمن به شبهاتی در این زمینه پاسخ می‌دهند و در نهایت، با ادله‌ای که به واسطه‌ی آن تشکیل حکومت اسلامی و ولایت فقیه را ثابت می‌کند، گرفتن سهم امام توسط فقیهان و ولایت بر انفال را به اثبات می‌رسانند.

امام خمینی رحمته الله علیه در ادامه می‌فرمایند: «البته، اگر شأنی تنها برای امام علیه السلام ثابت باشد، در جهت ولایت و سلطنت تشریحی نیست؛ بلکه به لحاظ جهات ولایت تکوینی و شخصی است و اگر دلیلی بیانگر این امر باشد که از شؤون حکومت است و مختص به امام علیه السلام است؛ همچون جهاد، که تنها اختصاص به امام علیه السلام دارد؛ نه ولی فقیه، این خود امر دیگری است؛ اگرچه حضرت امام در این جا می‌فرمایند: «جای بحث و تأمل است» و آن را با شک و تردید می‌پذیرند.

خاطر نشان می‌گردد ما در اطلاق ولایت

تشریحی فقیه تردیدی نداریم و تمام منصب‌های حکومتی امام معصوم و فقیه را در ولایت تشریحی یکسان می‌دانیم و حکومت در زمان غیبت، کمبودی ندارد؛ اگرچه فقیه با معصوم در تفاوت معنوی فاصله‌ی غیر متناهی دارد؛ چنانچه فرمان جهاد ابتدایی را در صورت قدرت برای فقیه ثابت می‌دانیم و اطلاق ولایت شامل آن می‌گردد و اگر فقیهی به آن تردید دارد، به واسطه‌ی اقتدار نیافتن فقیهان در جهت وقوع آن است و چنانچه در حکومت اسلامی اقتداری پیدا شود که بتوان کفر و الحاد را با آن برانداخت، «قاتلوا ائمة الكفر» فعلیت تمام دارد. البته، این امر باید روشن باشد با دو شرطی که فقیهان، از جمله حضرت امام در شرایط فقیه فرمودند، شرایط فقیه برای داشتن ولایت کامل نمی‌شود و حاکم اسلامی باید افزوده بر علم و عدالت از اقتدار و مدیریت نیز برخوردار باشد که این امر در مرجعیت و رهبری یکسان است.

در پایان، ایشان وجود تعارض بین ادله‌ی

جعل ولایت برای فقیه و روایات باب معروف را با دلایلی رد می‌نمایند^۱.

مرحوم شهید اول تنها در کتاب قضای لمعه، از فقیه جامع شرایط بحث نموده‌اند؛ آن هم فقط در جهت قضاوت^۲ و بحث دیگری در زمینه‌ی حکومت ندارند.

آیت‌الله خوبی ابتدا به اثبات ولایت مطلقه برای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه‌ی معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌پردازد و در نهایت، بحث ولایت مطلقه‌ی فقیهان را پیش می‌کشد و با استدلال، اثبات ولایت مطلقه را برای فقیهان رد می‌نماید و تنها ولایت را در زمینه‌ی تبلیغ، صدور فتوا، قضاوت و بعضی از تصرفات که نیاز به اذن فقیه دارد؛ مانند: تصرف در وقف‌های عمومی ثابت می‌داند. ایشان در نهایت می‌فرماید: «ثبوت ولایت مطلق برای فقیه به دلیل لفظی نیست؛ بلکه به اقتضای اصل عملی است» و به بررسی ثمره‌ی

۱- همان، ج ۲، ص ۴۴۹.

۲- ر.ک: مکی العاملی، محمد بن جمال الدین (شهید اول)، اللعة دمشقیة، قم، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۱ق، ص ۷۹.

این دو - دلیل لفظی و مقتضای اصل عملی -
می‌پردازند^۱ که نیازی به یادکرد آن نیست و
وجود دلیل‌های لفظی و اصل عقلی بر اثبات و
اطلاق ولایت فقیه عادل، مدیر و مقتدر وجود
دارد که بیان تفصیلی آن در مقام خود^۲ آمده
است.



۱-ر.ک: الخویی، سید ابوالقاسم، مصباح الفقاهة فی المعاملات،
قم، وجدانی، چاپ اول، ۱۳۶۸ش، ص ۳۴.
۲-ر.ک: خطوط اجرایی ولایت فقیه از نگارنده.